

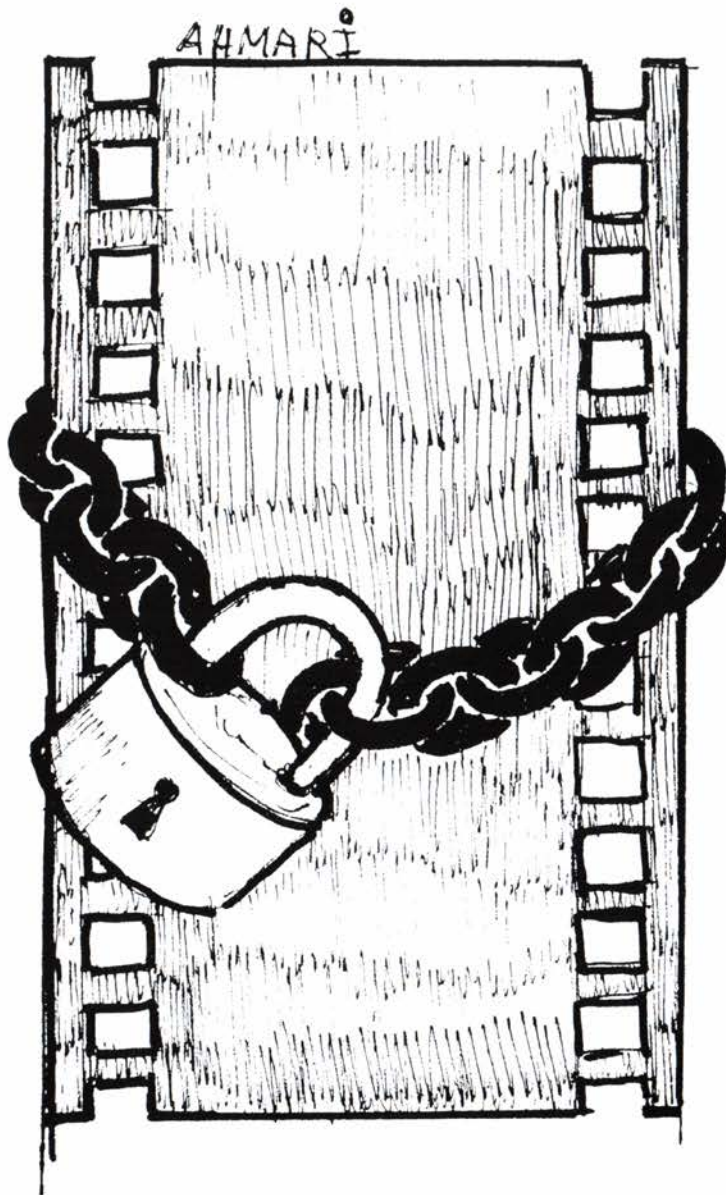
سینمای آزادگم

شماره:

آذر و دی ۱۳۷۷

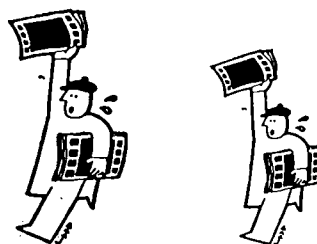
سال سوم ، شماره چهاردهم

* بهرام بیضائی : من اگر ماندم برای آن است که دست به نوشتن داشتم * بصیر نصیبی : دریاچه ی سینمای ایران هم چنان بسته است . * پروانه بکاه : نقد فیلم بانوی اردیبهشت * آزاده سپهری : پیام قاصدک * و ...



- ✱ گفته ها و ناگفته ها بصیر نصیبی صفحه ۳
- ✱ حرف ها و خبرها " ۶
- ✱ مصاحبه با بهرام بیضائی " ۱۰
من اگر ماندم برای آن است که دست به نوشتن داشتم
- ✱ نقد فیلم بانوی اردیبهشت پروانه بکاه " ۲۰
- ✱ دریاچه ی سینمای ایران هم چنان بسته است " ۲۳
- ✱ زیر ذره بین " ۲۶
- ✱ آزاده سپهری : پیام قاصدک " ۳۰

طرح روی جلد این شماره از : فرنگیس احمری



سال سوم ، شماره چهاردهم
آذر و دی ۱۳۷۷
ناشر:
مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد
سردبیر : بصیر نصیبی
مدیر داخلی : پروانه بهجو
دیگر همکاران این شماره:
سربین بهجو - فرهاد منجدآبادی -
داریوش شیروانی - مسعود معمارنژاد
(عکس) - علنی پوررضا (مقیم ایران) -
مازیار بهجو - باصر نصیبی
سینمای آزاد هر سال شش شماره منتشر می شود

بهای تک فروشی : ۴ مارک
اشتراک سالیانه : (۶ شماره)
آلمان ۲۵ مارک
برای اروپا معادل ۳۰ مارک
برای کشورهای دیگر معادل ۳۵ مارک
نشانی :

Cinamaye-Azad
P.F. 100525
66005 Saarbrücken
Tel.& Fax: 0049/681/39224

چاپ:
Brebacher Druckerei
Saarbrücken

حساب بانکی
Deutschebank Saar
Konto Nr.0186213
BLZ: 59070070

نقل مطالب سینمای آزاد
با ذکر مأخذ آزاد است.

از دوستان و همکارانی که برای نشریه سینمای آزاد مطلب می فرستند خواهش می کنیم به چند نکته توجه داشته باشند:

- نوشتارشان بیش از سه صفحه از مجله ما نباشد.
- همراه با ترجمه ها ، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.
- سینمای آزاد در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.
- پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

گفته ها

و

نا گفته ها

هوشنگ گلشیری و انقلاب دوم خرداد

هفته آخر آکسیر، روزنامه "تاتس" آلمان گفتگویی با هوشنگ گلشیری نویسنده بنام ایرانی را به چاپ رسانید. اعترافات این نویسنده، نشانگر این واقعیت دردناک نیز هست که بخشی از جامعه روشنفکری ما، باردیگر در دام رژیم مکار گرفتار آمد. در گذشته های دورتر نام گلشیری، نویسنده ای مقاوم، رک گو و سرسخت را در ذهن تداعی می کرد و در سال های بعد از قیام هم حرف هایی می گفت و می نوشت و رفتارهایی داشت که او را از نویسندگان محافظه کاری چون محمود دولت آبادی متمایز می نمود. چندماه قبل از خیمه شب بازی دوم خرداد، او و چند نویسنده و محقق و شاعر و پژوهشگر دیگر به نشانه اعتراض به اختناق در داخل کشور، به دیار کفر آمدند و این جا و آن جا پراکنده شدند. توقع این چنین بود که هوشیارتر از ما که به قول ایران ماندگان، دستی از دور برآتش داریم، با جابجایی مهره های رژیم برخورد کنند. به خصوص از آقای گلشیری که می گوید من پیرتر از آنم که بترسم و خودم را برای مرگ آماده کرده ام، این انتظار دوچندان می بود.

اما این اتفاق نیفتاد که هیچ، بلکه این ادیبان خود در ایجاد توهم نسبت به وضعیت جدید رژیم و بزک چهره آن، به خصوص بعد از رسوایی در ماجرای میکونوس، خواسته و یا نخواستۀ تأثیری کارساز داشته اند.

مانده ام متحیر که چگونه هوشنگ گلشیری به ستایشگر بخشی از بدنه ی رژیم مبدل شد، آیا او نمی دانست که محمد خاتمی کیست؟ او نمی دانست خاتمی در سیاهترین سال های رژیم در رأس اداره سانسور مانده بود؟ او نمی دانست رئیس جمهور منتخب در سمت معاونت ریاست ستاد ارتش در امور فرهنگی و رئیس تبلیغات جنگی خدمتگذار جمهوری اسلامی بوده است و تا آخرین روز ریاست جمهوری رفسنجانی، در سمت مشاور فرهنگي سردار سازندگی به او وفادار مانده است؟ و حالا آقای گلشیری با سرشکستگی اعلام می کند: خاتمی برای انسان ها ارزشی قائل نیست، او نمی خواهد ولی فقیه را کنار بگذارد، او نمی خواهد گورباچف ایران باشد، او لبخند مهربانی دارد، اما این ها چه کمکی به مردم می کند؟ ولی به نظر می رسد که در این شرایط هم آقای گلشیری با اندیشه متوهم خود به کل وداع نکرده باشد، چرا که هنوز هم از فکر متوقف شده راه اندازی قانون از طریق قانونی با حسرت یاد می کند. ما به آقای گلشیری می گویم، به فرض محال که رژیم برای تشکیل کانون نویسندگان و یا هر شکل دیگری، مجوز قانونی صادر کند، آیا حدود اختیارات آن از حد قانون جمهوری اسلامی تجاوز خواهد کرد؟ مگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مردم سفیه و نادان نیستند و برایشان سرپرست و قیم یعنی ولی فقیه مشخص نکرده اند؟ و برای نویسنده ای جان برکف بسنده کردن به حد و حدود تعیین شده در قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی سرافرازی و افتخاری به همراه ندارد. اما رژیم در جواب این توقع محدود نویسندگان و فرهیخته گان سرنوشت آنان را

به دادگاه انقلاب سپرده است تا چنان برنامه ای برای تیبۀ ایشان تدارک بیند که دیگر هوس جامعه مدنی و قانون و قانونگرایی به ذهن متوهمشان خطور نکند.

ما در سرمقاله سینمای آزاد شماره ده و در اوج خوش رقصی دلال های سیاسی و کارگزاران فرهنگی رژیم که به کمک بخشی از نشریات اپوزیسیون که پول توجیبیشان تأمین شده بود و خودشان را به عبای شفافبخش حجت الاسلام خاتمی وصل کرده بودند، نوشتیم! در این شرایط است که باید اعضای سینمای ایران هوشیار باشند و به چند تغییر ظاهری و جابجا شدن مهره ها دلخوش نکنند، زیرا رژیم سعی خواهد کرد با وعده و وعید امید و شوروهیجان را در اینان خاموش کند. چرا که باندهای جناح های مختلف حکومتی باردیگر برای بقاء و دوام خویش به تفاهم خواهد رسید و با شدت هرچه بیشتر با مردم برخورد خواهد نمود. و امروز آقای گلشیری در مصاحبه با "تاتس" می گوید: حقیقتش هردو جناح باهم به توافق رسیده اند. آن ها هیچ احترامی به انسان ها و قانون نمی گذارند، اوضاع واقعاً وخیم است. آیا حرف های آقای گلشیری همان نظر یک سال پیش ما را تأیید نمی کند؟ اما دریغ و تأسف که چه دیر! این واقعیت را نیز بایستی بگوییم که گلشیری و دیگر کسانی نظیر وی را جمعی از دلالان سیاسی و میانه بازان که زیر صورتک تبعید خودشان را مخفی کرده بودند حسابگرایانه باد کردند. گلشیری به این تصور بود که چنان حرف هایش برحق است که حتی اپوزیسیون مترقی هم به آن گردن می نهد. دعوت کانون های فرهنگی به ظاهر مستقل برای سخنرانی از وی تأیید و تشویق های حضار و همدلی برخی از روشنفکران اروپانشین به او قوت قلب داد. آقای گلشیری غافل بود که جمعی از اینان سنگ خود را به سینه می زنند و تأیید گلشیری و امثال او را دستاویزی قرارداده اند تا معاملاتشان را جور

کنند، زدوبندهایشان را به انجام برسانند و آنگاه که شرایط عوض شد این بوقلمون صفتان فریاد کی بودکی بود را سردهند. آقای گلشیری خواه بپذیرد و یا نپذیرد، در حساس ترین لحظه ای که می رفت خشم و انزجار مردم بساط این حکومت قرون وسطایی را درهم بریزد، با حمایت از خاتمی به سهم خود به بقای عمر این حکومت یاری رسانید و لکه سیاهی در کارنامه فرهنگی - سیاسی خود نشانند. برای زدودن این لکه، دیگر نمی توان به قانون اساسی جمهوری اسلامی، لبخند رئیس جمهور و شعارهای فشننگ دلخوش بود. تا آقای گلشیری خود چگونه ببیندیشد و چگونه رفتار کند. آینده ای نه چندان دور پیش روی ماست.

غفلت موجب پشیمانی است

در هفته نامه "مهتر" آقای پزشک مدیرعامل جدید فارابی نوید می دهد که فیلم هایی که در گروه بندی های ارزشی وزارت ارشاد نمره الف و ب گرفته اند، اگر نوآوری موضوعی داشته باشند به دریافت جوایز نقدی مفتخر خواهند شد. خوانندگان ما می دانند که گروه بندی فیلم ها به الف و ب و ج و ... از بندهای مسخره فرامین سینمای ج.ا. است که به زمان خلافت میرسلیم بر وزارت ارشاد پای گرفته است و بعد از حماسه ی دوم خرداد هم مسئولین جدید بی توجه به اعتراضات و اعتصابات گسترده سینماگران، دوباره همان فرامین ابلهانه را اعمال می کنند، که در بحث اینبار ما جایی ندارد. اما شروطی که آقای پزشک برای اهداء جوایز قائل شده اند قابل تأمل است. بهتر است که از زبان خودشان بشنویم. "نویسنده، تهیه کننده و یا کارگردانی که فیلمش در چهارماه اول سال بیننده اش از مرز ۴۰۰ هزار نفر بگذرد و یا مشمول تعریف و تبیین حضرت امام خمینی (ره) از هنر متعهد تشخیص داده شود، مفتخر به دریافت جایزه ده میلیون و پنج

میلیون ریالی خواهد شد. که البته قصد از این مقدمه چینی ها، این است که به سینماگران متوهم نسبت به حماسه دوم خرداد بفهماند، که نوآوری برای رژیم ج.ا. همانا پیروی از اندیشه های واپسگرایی حضرت امام (ره)، معنی می دهد. از فیلمسازان شیفته آقای خاتمی، تأیید کنندگان عظامه مهاجرانی و سیف اله داد و حامیان آقای کرباسچی (آقای کرباسچی بعد از اجرای موفقیت آمیز شوی مشکل محاکمه شهردار برای تمدداعصاب به انگلستان، آلمان و کانادا سفر فرموده اند.) انتظار می رود تا دیر نشده فیلم هایشان را با اندیشه های حضرت امام (ره) تطبیق دهند تا علاوه بر این که کارشان در ردیف ممتاز الف وب قرار می گیرد، جایزه ۱۰ میلیون ریالی را هم تصاحب نمایند، غفلت موجب پشیمانی است.

این دلکش است که می نالد

در باره دلیل صدور اجازه برای خروج خوانندگان زن از میهن اسلامی که شنیدن صدایشان در ایران منع شرعی دارد، بارها حرف ها و نظرهایمان را گفته و نوشته ایم. این جا دلیل و مناسبتی برای تکرار آن نمی بینیم، اما ارسال خانم دلکش در سن ۸۰ سالگی، از روی تخت استراحتگاه پیران به اروپا، به قصد بهره کشی سیاسی و نفع مادی، یک عمل غیر انسانی بود. بهره سیاسی بر می گردد به جمهوری اسلامی که بعد از پیوستن خانم مرضیه به مجاهدین، خانم دلکش وسیله ای شد برای مقابله رژیم با سازمان مذکور. و نفع مادیش را باید در قصد و نیت کانون "نوای کلن" و دیگر کانون هایی که همراه نوا شده اند جستجو کرد. کانون هماهنگ کننده این برنامه یعنی "نوا" برنامه ریزیش در دست در جهت حمایت از صادرات فرهنگی رژیم ج.ا. است. البته این قصد را زیر عنوان کمک به اشاعه فرهنگ و هنر ایران زمین، مخفی می کند. اگر این مرکز قصدش حمایت از خوانندگان زن و از آن جمله خانم دلکش

بود، اول این که در این سال ها که رژیم بدترین رفتارها را در حق خوانندگان زن اعمال داشته است، کوچکترین اعتراض و یا حساسیتی نشان می داد. و دیگر این که برای جمع آوری اعانه برای بانو دلکش هم نیاز نبود که تن خسته و بیمارش را به روی صحنه بکشاند، خیلی راه ها وجود داشت که می توانستند هم از او تجلیل نمایند و هم در سال های پیری و درماندگی، گوشه ای از مشکلات مادی وی را مرتفع کنند. و اگر رژیم جمهوری اسلامی هم دلسوز واقعی او بود، اجازه نمی داد "علیرضا افتخاری" خواننده و نوحه خوان حکومت، حق او را نابخردانه غصب کند و ترانه های وی را بدون اجازه خودش دوباره خوانی نماید. و او را به تحقیر عصمت باهلی، نمی نامید. و اگر در فکر دلجویی واقعی از او بود، اجازه می داد لااقل به میان مردم داخل ایران برود و اگر هنوز هم تاب و توان نغمه خوانی دارد، در کنار مردم محروم ایران بماند و بخواند. می دانیم خانم دلکش کسرت های اروپایش را نیمه کاره رها کرد و خسته و دردمندتر از پیش به خانه پیران برگشت. بی آن که از بهره فراوان کسرت هایش سهمی قابل یادآوری به او رسانده باشند. آن چه که دلکش روی صحنه خوانند، آواز نبود، ناله های دل دردمندی بود که از حنجره یک پیر خسته و ناتوان برمی خواست. و دریغ که ما تابع احساساتمان شدیم و برای انباشتن جیب مراکز به ظاهر فرهنگی به آسان یاری رسانیدیم.

فریادهای بی جواب شهرزاد

عطر را به تن کردم

کودکان، شتاب زده

با مادران پرشیده از باران

مرا تا فردای موعود

بلرزه کردند

قطره ای شبنم کفایت کرد/ تا از میان سنگفرش های شعر/ به در آیم/ یک سخن کوچکم کفایت کرد/ تا به لریزه در آرم/ زمین را/ آسمان را/ خورشید را/ یک مهربانم/ کفایت کرد/ تا بشویم/ باد را/ باران را/ نام را/ تا بسرود خواندن در آرم/ جهان را/ شب را/.

انتشارات نسیم منتشر کرد:

کاروان اسلام افسانه آفرینش

حاجی آقا

سه اثر از صادق هدایت

بردگان ارزان

سوسن بهار بیژن هدایت

انتشارات نسیم منتشر می کند:

با اجازه آقای فلتینی

مجموعه مقالات سینمایی و غیر سینمایی

بصیر نصیبی

NASIM
BOX 9069
10271 Stockholm
Sweden

کارگردانی کرد. در زمینه شعر هم همچنان طبع آزمایی می کرد، دو کتاب شعر داشت، سروده هایش نظر دو شاعر معاصر، منوچهر آتشی و بیژن جلالی را جلب کرد و در باره کار شعرش حرف زدند. او با هر جان کندهی که بود داشت در جامعه ی روشنفکری ایران جایی برای خود می یافت که انقلاب به وقوع

پیوست. در طوفان انقلاب به یک زن سیاسی مبدل شد. آن گونه که برایم گفته اند به چریک های فدایی خلق پیوست، به کانون نویسندگان راه یافت و در رابطه با کارهای سیاسی به زندان افتاد و بر سرنوشتن نامه ای برای دفاع از وی میان اعضای کانون اختلاف بروز کرد. سال ها گذشت شهزاد نیز از سرزمینش جدا شد، به آلمان آمد و در برلین مقیم شد. سرخوردگی ها، دل آزردهی ها و تحقیرها بر روان او تأثیر گذاشته بود، اعصابش به شدت متشنج بود و رفتار و حرکاتش غیرمعمول. در برلین زندگی سرگردانی داشت، گاه به مجالس و برنامه های فرهنگی سر می کشید و هرچه ناسزا در درون داشت، نثار بانیان و حضار می کرد. مدت ها از او خبری نبود، نمی دانستم کجاست و چه می کند. چندی قبل در باره او خبری در مجله سینما چاپ تهران خواندم، به این مضمون، کبری سعیدی در شرایط نامناسب و نامطلوب اقتصادی و مالی به سر می برد. از طرف دیگر به علت بی اعتنایی مسئولین سینمایی با تقاضاهایش در یک بحران روحی قرار دارد. دانستم که به ایران برگشته است.

از مسئولین سینمایی انقلاب دوم خرداد، البته انتظاری نیست که مرهمی برای زخم های او بیاید. همین قدر که آقای مهاجرانی دستور سنگسارش را نمی دهد جای شکرش باقی است. اما انتظار بی جایی نیست که از روشنفکران داخل ایران بخواهیم با زنی تنها و دردمند در میان خودشان مهربان باشند. زنی که سرود:

شعری که در ابتدای این نوشتار آورده ام، سروده کبری سعیدی (شهزاد) است. من شعرشناس نیستم و قصدم هم بررسی سروده بالا نیست، خبری که در باره بی پناهی و فقر شهزاد، در یکی از مطبوعات داخلی درج شده بود، انگیزه من در نگاشتن این یادداشت است. شهزاد زن بار بود. در ایران این گونه زنان و موقعیت اجتماعی شان مترادف است با فاحشگی و تن فروشی، ایسان چنان در اجتماع تحقیر می شدند که جرأت و شهامت رشد و تغییر شرایط از آنان سلب می شد. شهزاد می خواست از این سرنوشت محتوم جدا شود. ابتدا به سینمای فارسی روی آورد. در این سینما از او می خواستند که تنها تن و بدنش را برای جلب مشتری عرضه کند. در مورد این گونه توقع ها در مقدمه کتاب دومش می نویسد: گفت چرا نمی رقصی؟ گفتم رقصیدن بد نیست اما نمی خواهم لخت باشم، عریان شدن مشکله، می تونم برای شما کار کنم؟ گفت من فعلاً کاری ندارم. او می خواست به پیش برود، به بازیگری روی آورد. اما تهیه کنندگان و کارگردانان سینمای فارسی که او را دست یافتنی می دانستند، از او انتظار داشتند تا وسیله ای برای پر کردن ساعات فراغتشان در بین دو صحنه فیلمبرداری باشد. وقتی او پس می زد تعجب می کردند، دیگر فاحشه که این اداه را ندارد! چندباری که به دفتر سینمای آزاد تهران آمد این گونه درد دل ها را با من در میان می گذاشت، طرحی هم برای یک کار تجربی در سینمای آزاد داشت، اما منصرف شد. از محیط ما هم گلایه داشت، از نگاه های متعجب برخی از بچه های سینمای آزاد عذاب می کشید. حق با او بود. محیط ما هم نمی توانست از دیدگاه های بسته کل جامعه روشنفکری ما جدا باشد. با تحمل هر سختی که بود سرانجام رقصنده فیلم های فارسی به بازیگر سینمای ایران تغییر موقعیت داد. فیلمی سینمایی به نام "مریم و مانی" را نیز

حرف ها و خبر ها



من به دنبال شما آمده ام

مینا اسدی شاعر و سخنور ارزشمند معاصر در ماه سپتامبر میهمان کانون های فرهنگی در آلمان بود. برنامه های شعرخوانی مینا در شهرهای برلین، فرانکفورت، کلن، مونیخ و هایدلبرگ با موفقیت برگزار شد. نیرنگ های خرداد ۷۶ رژیم متأسفانه جمعی از شاعران و نویسندگان را نیز فریفت، اما جمع محدودی نیز آگاهانه در برابر ریاکاری های ج.ا. ایستادند و از میان این جمع، مینا اسدی و نادر نادرپور دوچهره شاخص بودند که بی مهابا، با خوش باوران و سازشکاران در افتادند. هم اکنون که بوی گند و عفن جامعه مدنی ج.ا. مشام هر کسی را می آزارد و دوره توبه و انکار آغاز شده است، ارزش و اعتبار تفاوت های این فریخته گان برای ایرانیان تبعیدی بیش از پیش مشخص می شود. (کانون خیام که هماهنگ کننده برنامه مینا اسدی بود، در اوایل سال ۹۹ میزبان نادر نادرپور اندیشمند برجسته معاصر خواهد بود. حضور نادرپور در اروپا برای اهل فرهنگ و ادب فرصتی مهم و استثنایی است.) شعرخوانی مینا اسدی، همزمان بود با دهمین سالگرد کشتار بسی رحمانه رژیم در زندان های ایران. مینا در آغاز حرف هایش از این جانباختگان تجلیل نمود. وی نوشتار جذابی را پیش از آغاز شعرخوانی اش خواند که ما بخش هایی از آن را اینجا می آوریم.

من با گرگ چه گفتگویی دارم... با کسانی که بچه های مردم را به گلوله می بندند چه گفتگویی دارم... با کسانی که زنان باردار را تکه تکه کرده اند و حمام خون را به راه انداخته اند چه گفتگویی دارم... با این قداره بندان دهان بند فرهنگ ستیز آزادی کش که نگذاشتند یک قطره آب خوش از گلوی مردم ما پایین رود چه گفتگویی دارم... ساده لوحم... خامم... نادانم... اگر به نام دمکراسی و آزادی دست و پایسته به کنجی بنشینم تا گرگ ها بیایند و مرا بلرند... من از دیدن تصاویر این جانیان، حتی در روزنامه ها به لرزه می افتم. من از ویرانی... جنگ... مرگ... بازگشت به عهد بربریت... چگونه می توانم بر این همه جنایت که هنوز و تا پایان حیات رژیم اسلامی ادامه خواهد داشت دیدم فروبسم... من هرگز - هرگز - هرگز به کسانی که دستانشان به خون هزاران هزار زندانی سیاسی آغشته است و میهنم را هزارسال عقب برده اند به نام آزادی و دمکراسی، هم کلام نمی شوم - این ها می خواهند به نام دمکراسی از شانه های من تبعیدی پل عبور بسازند... از شانه های من که جوروظلم و ستم این خودفروشان به این سر دنیا پناهنده شده ام. می خواهید من تبعیدی به جای اعتراض به این آدمکشان از مبلغان دولت جهل و جنایت استقبال کنم و لال بمانم؟ مردم بر روی طنابی باریک تر از مو راه می روند و زیر پایشان اژدهای ده سر دهان باز کرده است و آن وقت من روشنفکر بیایم با قاتلان مردم... با دشمنان قسم خورده آزادی، دیالوگ انتقادی داشته باشم؟ این ها شعار نیست، یک واقعیت عریان است.

سخنرانی باقر مؤمنی

باقر مؤمنی پژوهشگر معاصر روز پنج شنبه ۲۹ اکتبر ۹۸ در شهر هایدلبرگ آلمان پیرامون حاکمیت در قرآن سخنرانی جالبی داشت. برنامه باقر مؤمنی با همکاری مرکز فرهنگی ایرانیان هایدلبرگ به دو زبان فارسی و آلمانی برگزار شد. علاوه بر ایرانیان استقبال آلمانی زبانان نیز از برنامه قابل توجه بود. باقر مؤمنی به حرف هایش چنین پایان داد: به این ترتیب و با این همه تأکیدات کتاب آسمانی اکنون آیا بهتر نیست که به اصطلاح نوآوران دینی بیهوده به خود زحمت ندهند، از تفسیر و تعبیر و تأویل به ناحق و غیرمجاز آیات الهی و وصله پینه کردن آن ها با اندیشه های جدید دست بردارند و دین یا دین های من درآوردی خود را به حساب اسلام نگذارند و از سه راه یکی را اختیار کنند، یا برای استقرار حکومت اسلامی مانند مسلمانان اولیه و مهاجر و انصار سلاح رزم بردارند و برای اجرای مو به موی دستورات و احکام قرآنی، در زمینه خارجی به جهان کفر صریحاً اعلان جهاد بدهند و در زمینه داخلی نیز مراقب اجرای احکام الهی باشند، یا مانند گروهی از مسلمانان و روحانیان و رهبران دینی - سنی که از روی مصلحت و یا دنیاداری تن به سازش و ترکیبی از سلطنت و دین با شرع و عرف می دادند، عمل کنند و صادقانه و بدون احتجاج گواهی دهند که با

پذیرش نوعی شرک و کنار آمدن با آن را در عصر غیبت به صلاح اسلام می دانند، و با بالاخره مانند مردان واقعی خدا هرنوع حکومتی را در غیاب پیامبر یا جانشین برحق او حکومت شرک تلقی کنند و برای حفظ پاکی و تقوی خود باگذشت از جنبه دنیایی و پرهیز از آلوده شدن به انحرافات دینی گوشه عزلت گزینند و صبر پیشه کنند و در انتظار امام عصر موقتاً کار دنیا را به دنیا داران واگذارند و اجازه دهند که اینان زندگی خود را به شیوه ای صددرصد غیرآسمانی سامان دهند که خدا پرهیزکاران و صابران را دوست دارد.



غروب عمر خالق طلوع جدی

در اکتبر ۹۸ احمد فاروقی قاجار یکی از مستندسازان و سازندگان موفق فیلم های کوتاه، در پاریس درگذشت. احمد فاروقی در پاریس به دنیا آمد و تحصیلات سینمایی اش را در آمریکا تمام کرد و بعد به ایران برگشت. ابتدا در اداره کل هنرهای زیبای کشور که بعداً به وزارت فرهنگ و هنر تغییر نام داد استخدام شد و بعد به تلویزیون رفت و فعالیت های سینمایی اش را در تلویزیون ملی ایران ادامه داد. کار سینما را با فیلم مستند "تهران امروز" آغاز کرد و دومین کارش که مهم ترین کار سینمایی اوست "طلوع جدی" نام داشت. این فیلم بر اساس سفارش وزارت فرهنگ و هنر قرار بود یک مستند اداری از شهر اصفهان باشد به مانند بسیاری از کارهایی از این دست، که مرتباً

در وزارت فرهنگ و هنر ساخته می شد، اما فاروقی با بهره از توانایی و استعدادش از یک کار سفارشی فاصله می گیرد و یکی از ماندگارترین و شایسته ترین مستند داستانی تاریخ سینمای ایران را خلق می کند. فاروقی در این فیلم، پسرچه ای را در متن ماجرا قرار می دهد که عاشق دختری هم سن و سال خود می شود و گردش این دو در بناهای تاریخی اصفهان، با بهره از زبان طنزگونه فاروقی، یک فیلم جذاب را به وجود می آورد، که چه از نظر محتوای فیلم و چه از نظر تکنیک کار برجسته ای است. در سال ۱۹۶۳ دو جایزه بهترین فیلم برای جوانان و بهترین تکنیک، در جشنواره کن به این فیلم تعلق می گیرد و این نخستین بار است که فیلمی از ایران در بخش مسابقه فستیوال کن با موفقیت شرکت داده می شود. از میان کارهای دیگر فاروقی می توان به مستندهای "تلفن"، "نقاشان و مجسمه سازان ایران"، "پارسیان هند" و فیلمی مستند از بیماران روانی، "زندگی ابوالحسن صبا"، اشاره داشت. متأسفانه فاروقی در سال های آخر عمر به نوعی بیماری فلج مبتلا شد که او را از هرگونه فعالیت بازداشت. وی به هنگام مرگ ۶۰ سال از عمرش می گذشت. نام فاروقی در تاریخ سینمای ایران جای شایسته ای دارد. یادش گرامی باد.

با یک لبخند

رجب محمدین سینماگر و عکاس ایرانی مقیم هلند، کوشش ها و کارهایش با تحسین و ستایش جامعه هنری هلند مواجه شده است. رجب محمدین با ساختن فیلم سینمایی "به خاطر همه چیز" با خشم و غضب حکام برخورد کرد و به ناچار سرزمینش را ترک کرد و در هلند مقیم شد. یکی از نمایشگاه های موفق سال ۹۸، رجب محمدین، نمایشگاهی بود که در شهر "لارن" برگزار شد. در این نمایشگاه ۲۵ اثر از او نمایش

داده شد. در مراسم افتتاح این نمایشگاه دکتر "اریک وان درهاف" گفت: رجب محمدین حضور فعال و تاریخی و اساطیری زن را به عنوان انسانی پرتلاش و زاینده و پرورش دهنده و باهوش و قوی در تاریخ می ستاید. او ادامه داد که نمایشنامه های "آخرین شام ژاندارک"، "عشق آنتیگون" نمونه تلفیق اساطیری تاریخی و مدرن از نقش زن در کارهای محمد هستند و البته نمونه تلفیقی از فرهنگ و نگرش ایرانی با فرهنگ اروپایی به شمار می آیند. یا نمایشنامه "عشق لاله قرمز" که در مورد خانم "هانی اسخافت" یکی از زنان مبارز هلندی در جنگ دوم جهانی

EXPOSITIE GOOIEN NOORD
De kunstcommissie van Ziekenhuis Gooi-Noord laat u graag kennis maken met de foto's van de Franse fotograaf Rajab Mohammadin in de expositieruimte van ons ziekenhuis. Getiteld: "Met een glimlach"

علیه تهاجم نازیم فعالیت کرده و مبارزاتش توسط محمدین به صورت نمایشنامه "عشق لاله قرمز" نوشته شده، یا مورد "آنا فرانک" دختر ۱۴ ساله یهودی آلمانی که در جنگ دوم در کمپ های نازی ها مرد و کتاب خاطراتش باقی است و محمدین نمایشنامه "عشق آنا" را در مورد او نوشته است. و با نگاه به نقش این گونه زنان در تاریخ و اساطیر بلافاصله خواننده زمان امروز را و شرایط ناگوار بعضی جوامع را در آن ها می بیند. محمدین در پاسخ حاضرین که در مورد چگونگی به دست آوردن این گونه ترکیبات و رنگ و معانی در عکس هایش می پرسیدند گفت: این بر می گردد به تاریخ و فرهنگ و اساطیر و هنر کشور من! ایران. در تمامی اشعار هنرمندان بزرگ و شریف و آزاده تاریخ ایران، دریایی بیکران از زیبایی همراه با نگرش

فلامینگوهای سیاه

کار جدید هوشنگ الهیاری

روز جمعه ۳۰ آکبر، دومین جلسه‌ی خصوصی نمایش "فلامینگوهای سیاه" ششمین فیلم سینمایی هوشنگ الهیاری در یکی از مجلل‌ترین سینماهای شهر وین، برای پزشکان اطریشی برگزار شد. همراه ما، داریوش شیروانی از جانب کانون سینماگران در تبعید و مجله سینمای آزاد، در این جلسه حضور داشت، که گزارش کوتاهش را می‌خوانید.

هوشنگ الهیاری، روانپزشک و فیلمساز، که با خلق آثاری ماندگار مانند "مرگ پازولینی، بوردولاین، چرخ گوشت و ترس از ارتفاع"، خود را به عنوان یکی از مطرح‌ترین فیلمسازان اطریشی تثبیت کرده است، گاه شیوه کارش به سینمای کم‌دی نزدیک می‌شود. فیلم "عشق من وین" اولین کار سینمایی او در این زمینه بود و فلامینگوهای سیاه نیز بازگشت دوباره الهیاری را به همان شیوه اعلام می‌نماید. هرچند فلامینگوهای سیاه از نظر محتوا و فرم ساخت با فیلم "عشق من وین" همخوانی ندارد، اما با بهره از همان اسلوب ساخته شده است. خلاصه‌ی قصه این فیلم چنین است.

یک جوان خبرنگار و عکاس از طرف نشریه‌ی ای‌م‌موریت می‌یابد که در یکی از دهات اطریش به دنبال یک تانک متعلق به جنگ جهانی دوم بگردد تا گزارشی در این رابطه تهیه نماید. این تانک متعلق به شهردار آن ده بوده که به طور ناگهانی می‌میرد. زن شهردار بشقاب گیرنده ماهواره او را که برای شوهرش بسیار با ارزش بوده در طولیه خوک‌ها می‌اندازد و مرد با دیدن گیرنده ماهواره اش در آن جا دچار سکت قلبی می‌شود و می‌میرد. در این ده دورافتاده اطریش ما شاهد نظام مردسالاری می‌باشیم که بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی امروز اروپا را آشکار می‌کند. برخی از این زنان برای راهی از شر شوهران خود به راه حل‌هایی

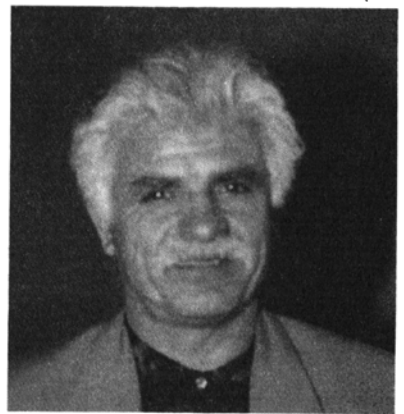
مقدماتی تدارک بودجه را توسط یکی از تهیه‌کنندگان هلندی طی می‌کند. این فیلمنامه اگر مثل بسیاری دیگر از فیلمنامه‌هایم سر‌زا نرود دومین فیلم بلند من در خارج خواهد بود. فیلمنامه از هفت اپیزود تشکیل شده که هرکدام در یک روز هفته، از دوشنبه تا یکشنبه بعد، اتفاق می‌افتد. در آغاز به نظر می‌رسد که اپیزودها قصه‌های جدا از همند اما پس از مدتی رابطه شخصیت‌ها و ارتباط خطوط قصه روشن می‌شود. ماجرا به یک خانواده ترک مقیم هلند مربوط می‌شود که در اثر تفاوت فرهنگی درگیر مشکلات جدی با فضای پیرامونشان هستند.

★ یک فیلمنامه سینمایی بلند دیگر هم آماده کرده‌ام با عنوان "دوبلور". قصه این فیلمنامه مربوط به یک کم‌دین ایرانی است که در ایران دوبلور جک لمون بوده و حالا در لس‌آنجلس در کاباره‌ای برنامه اجرا می‌کند. او که بخش قابل ملاحظه‌ای از برنامه اش شوخی و مزاح با ملایان حاکم بر ایران است در جریان یک برنامه تلویزیونی در مورد جک لمون در تله‌عمال حکومت می‌افتد... قصه چنان پیش می‌رود که در نهایت تنها کسی که می‌تواند او و عشقش را از نابودی نجات دهد خود جک لمون است. متن انگلیسی فیلمنامه توسط مدیر برنامه جک لمون برای او ارسال شده و اگر جک لمون حاضر شود نقش خودش را در فیلم بازی کند امکان ساخته شدن آن صددرصد خواهد بود. نقش دوبلور را کم‌دین از زنده پرویز صیاد بازی خواهد کرد.

★ و اما فیلمنامه تازه‌ای هم زیر چاپ دارم که ماه آینده توسط نشر کتاب در لس‌آنجلس منتشر خواهد شد. نشر کتاب چندی قبل کتاب "سیاحت نامه محرمانه" را از من چاپ کرد. عنوان فیلمنامه "لالا و ناپلری من" است که یک داستان عاشقانه در مورد کولبی هاست. من این فیلمنامه را البته چند سال پیش نوشتم اما مثل همیشه پیش از ساخته شدن متوقف شد!

★ و در نهایت رمان تازه‌ام "آلبوم خصوصی" را همچنان در دست نوشتن دارم و امیدوارم به زودی آن را به سرانجام برسانم. استقبالی که از دو رمان قبلی‌ام "غوک" و "تابستان تلخ" شد، بهترین مشوق من برای نوشتن این رمان تازه بود. چاپ دوم این دو رمان هم در مدتی کوتاه نایاب شد.

انسانیت نهفته است. در تمام تاریخ هنرمندان کهن ایران، دریا دریا زیبایی نهفته است. و در هنر هنرمندان شریفی که سر بر آستان مهاجمان نسایده اند، انبوه کوشش و تلاش برای رسیدن به تعالی در زیبایی هنر انسانی وجود دارد. و اگر شما حداقل به تنها چیزی که از هنر ایرانی در اختیار دارید بنگرید، (یعنی فرش‌های ایرانی) که به دست هنرمندان گمنامی طراحی و سپس به دست زحمت‌کشان گمنام دیگری تولید شده، زیباترین رنگ‌ها و شگفت‌ترین معانی را در خود دارند. چه برسد به اشعار. شعرای شریف ایران، نقاشی‌ها و گچ‌کاری‌ها و معماری و نمایش‌ها و موسیقی غنی و قصه‌ها و بقیه آثار هنری ایران، که در تمام تاریخ دنیای مغرب زمین از این آثار بهره برده و می‌برد. بنابراین اگر شما در کارهای من زیبایی می‌بینید این‌مدیون همان اقیانوس فرهنگ ایرانی است که امیدوارم من قطره‌ای از آن باشم.

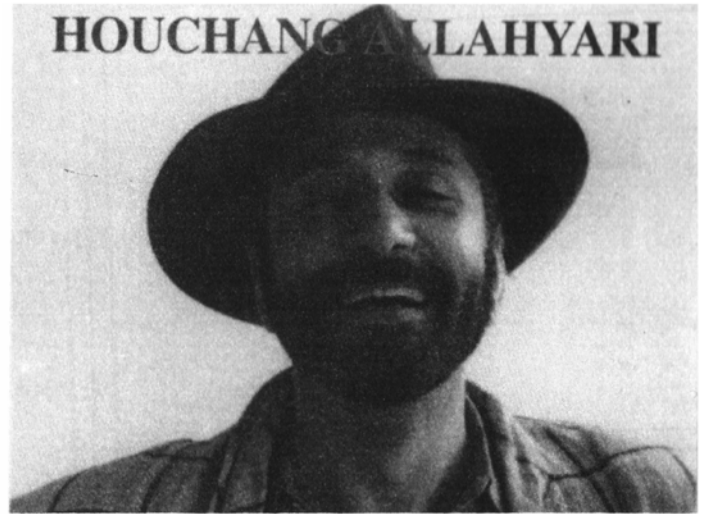


رضا علامه زاده و دو فیلم سینمایی

مدت‌ها بود که از هم‌راهمان رضا علامه زاده بی‌اطلاع بودیم، در یادداشتی کوتاه از او خواستیم تا از حال و کارش مطلع‌مان کند. جوابی از او داشتیم که نشان می‌داد خوشبختانه همچنان پرکار و پرتوان است. بهتر است شرح کارهایش را فهرست وار از قول خودش بنویسیم.

★ یک فیلمنامه بلند سینمایی با عنوان "هفته هفت روز است" نوشته‌ام که دارد مراحل

HOUCANG ALLAHYARI



مرکز هنر در تبعید -

کانون فیلم، تئاتر " روند "

نمایش

عروسی

نویسنده و کارگردان :

احمد نیک آذر

بازیگران :

خاطره - آهو - سیمونه

احمد نیک آذر

انتخاب موزیک، تنظیم افکت و طراحی صحنه:

احمد نیک آذر

ایده و طراحی باله : آهو نیک آذر

موفقیت دیگر برای سعید منافی

سعید منافی مستندساز خوب ایرانی مقیم وین در نهمین جشنواره ی جهانی فیلم مستند اسگنا (ایتالیا) جایزه اول این جشنواره همراه با ۹۶۰۰ دلار آمریکا به دست آورد. این جایزه به خاطر فیلم مستند " عاشیقار " به سعید منافی تعلق گرفت. این فیلم سه سال پیش ساخته شد و نخستین بار در محافل ایرانی در جشنواره های سینمای تبعید یوتوبوری به نمایش درآمد. ما در شماره بعد درباره این فیلم و دیگر آثار سعید منافی بیشتر صحبت خواهیم داشت. موفقیت این فیلم را در محافل جهانی به سعید و دیگر همکارانش تبریک می گویم.

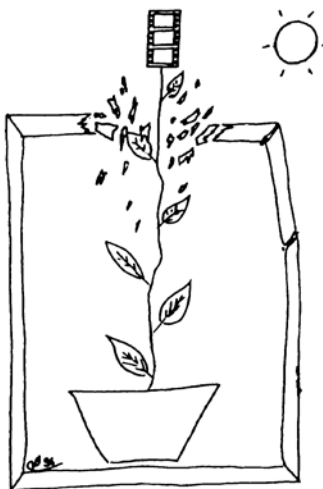
می رسند یکی از مردان که با علاقه بسیار سیگار می کشد، زنش آنقدر به او سیگار تعارف می کند که مصرف زیاد نیکوتین باعث مرگش می شود و یا مرد فربه دیگری که با علاقه و اشتیاق، گوشت و چربی را می بلعد، در اثر چربی فراوانی که زنش به او می خوراند، در اثر افزایش کلسترین از پای در می آید و...

فلامینگوهای سیاه با بودجه انلک ساخته شده و اکثر همکاران فیلم از گرفتن دستمزد خود صرف نظر کرده اند. که این گونه کمبودها تأثیر منفی اش را در مسائل تکنیکی فیلم، نور، صدا، تصویر و تدوین نشان داده است. اما تداوم داستانی و جذابیت فیلم، لطمه ای ندیده است. هوشیاری و توانایی هوشنگ الهیاری در کار سازندگی، بر مشکلات ناشی از امکانات محدود، غلبه کرده است.

مشخصات کلی فیلم: Black Flamingos

کارگردان : هوشنگ الهیاری - تهیه کننده نوربرت بلشا - فیلمنامه: هارولد پوشر - فیلمبردار: هانس سلیکوسکی - مونتاز: شارلوت مولر - صداپرداز: محسن نصیری - کارگردان دیالوگ : داریوش الهیاری - بازیگران: ماریان مندت، هارالد پوشر، دولورس شمید اینگر و....

محصول اطریش ۱۹۹۷-۱۹۹۸



- ۲۱ نوامبر کلن تلفن 0271/3829978
- ۵ دسامبر اسن " 0201/740212
- ۱۲ دسامبر هانوفر " 0511/704297
- ۱ و ۲ ژانویه پاریس 00331/42083847
- ۹ ژانویه فرانکفورت " 069/657551
- ۱۶ ژانویه بروکسل 00322/5132043
- ۳۰ ژانویه آخن " 0241/513862
- ۶ فوریه برلین " 0271 3829978

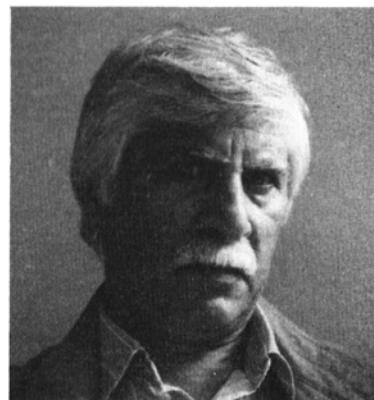
برای کسب اطلاعات بیشتر و هماهنگی برای اجرای این نمایش در شهرهای دیگر لطفاً با آدرس یا شماره تلفن زیر تماس بگیرید.

A. Nikazar
Postfach 210602
57030 Siegen - Germany
Tel & Fax : 0271 / 3829978

بهرام بیضایی :

من اگر ماندم برای این بود که دست به نوشتن داشتم

مباحثه مجله فیلم و سینما با بهرام بیضایی



طالبی نژاد - با اجازه آقایان می خواهم مبنای مباحثه را از اینجا شروع کنم که به هر حال در شرایطی که جهان به تعبیری دارد رو به ساده و آسان شدن روابط انسانی در اقصی نقاط جهان می رود - چه روابطی که از طریق زبان و کلام شکل می گیرد و چه روابطی که واسطه اش رساله های تصویری هستند - به ویژه در آستانه ورود به قرن بیست و یکم که از دهها سال پیش وعده های زیادی در باره اش داده شده و گفته اند که در قرن آینده بشر وارد مرحله دیگری از تمدن خواهد شد که رسانه ها در آن نقش اصلی و اساسی خواهند داشت. و به همین دلیل گویا وعده مارشال مک لوهان مبنی بر تشکیل دهکده واحد جهانی محقق خواهد شد. یعنی مرزهای قومی و ملی از میان خواهد رفت. حالا در چنین شرایطی، شما به شکل پیکرانه ای در گذشته ها به ویژه تاریخ و اساطیر جستجو می کنید که حاصلش در ساختار زبانی و محتوایی، آلاتان متجلی است. فکر می کنید جنس حرف شما و لحن زبانتان، پاسخگویی نیازهای انسان امروزی و انسان فردا هست؟

بیضایی - اصلاً تصور نمی کنم که جهان رو به ساده شدن می رود. به نظر می رسد از ابتدای تاریخ به مرور تعریف جهان پیچیده تر شده. این که می گویند دارند ما را به سوی یکی شدن می برند، خب این کاری ست که آن ها می کنند ما چه می کنیم؟ آنها لابد به شناخت هایی از خودشان و جهان رسیده اند. و از طرفی ضرورت هایی، به کمک پیشرفت های علمی و فنی آنها، جهان را قهراً به سوی می برد که ما در آن نقشی نداریم. اگر ما، مثل همیشه، با استفاده از این فرصت گران بها، تصمیم بگیریم هیچ کاری نکنیم که خیال نمی کنم منطقی باشد. پیشرفت های دیگران - که ما پیشاپیش خود را مالک آن می دانیم در واقع بهانه ای شده است برای ما که هیچ کاری نکنیم. آیا واقعاً داریم به سوی یک قبیله جهانی می رویم؟ این آرزوی من است که جهان یکی و انسان یگانه باشد. این آرزویی است که با آن بزرگ شده ام. اما چرا هر پیشرفتی باید بهانه ای شود برای این که ما کار نکنیم؟ فراموش نشود که در همین شرایط اتفاقاً دارد تلاشی برای کشف و بازشناسی ریشه های فرهنگی صورت می گیرد. یعنی منفی که نگاه کنیم یک جور شعار "پیش به سوی پس". و مثبت که نگاه کنیم یعنی یک جور دست یابی به معانی و دلایل آنچه ما اکنون هستیم، و حتی کوشش برای نوزایی. اما برای من این جستجوها در واقع کوششی است، برای این که بفهمم کی هستم. شما که به من پیشنهاد نمی کنید در سال سه هزار زندگی کنم. به هر حال دارم امسال و الان زندگی می کنم. در لحظه ای هستم، به ضرورت های زندگی ام پاسخ می گویم.

نشریه ای با نام فیلم و سینما، گفتگویی با بهرام بیضایی دارد، که حاوی نکات مهمی است. بخشی از مطبوعات برون مرزی که با ذره بین این طرف و آن طرف سرک می کشند، تا دریابند که فیلم های ارسالی ج.ا. در کدام جشنواره با توسل به زدویند امتحازی کسب کرده تا صفحاتشان را در تأیید و ستایش سینمای ج.ا. سپاه کنند، این گفت و شنود را نادیده انگاشته اند، چرا که حاوی مطالبی است که مطرح کردن آن ممکن است به شکل گیری جامعه ی مدنی! لطمه بزند. به خصوص که در این مصاحبه بیضایی اشاره صریح دارد به تفکری که رژیم از زبان عباس کبیرستمی و داریوش مهرجویی به کمک دلالتان فیلم می خواهد جا بیندازد که فشار سانسور باعث رشد هنری می شود، و در جای دیگر در این مباحثه، کتابه های مطرح می شود که ایران ماندگان نثار هنرمندان تبعیدی می نمایند و بیضایی با شهادت به دفاع از کسانی بر می خیزد که تسلیم شرایط نشدند و به حکام زورگو، نه گفتند.

اما در باره بهرام بیضایی، باید این مسئله را هم بگویم که رژیم از زبان فاش گوی وی به شدت می هراسد. در این سال ها هیچ فیلمسازی در حد بهرام بیضایی با فشار حکومت مواجه نبوده است. او را از دانشگاه اخراج کردند، فیلم هایش را زیر تیغ سانسور رحمانه عبور داده اند، ۸ سال از کار فیلمسازی او به بهانه های ابلهانه جلوگیری کرده اند و آثار قبل از انقلاب او "چریکه تارا" و "مرگ یزدگرد" هنوز در توقیف هستند. اما بیضایی می مهابا رو در رویشان ایستاد و وقتی از همه شگردهایشان برای به زانو درآوردن بیضایی بهره ای نبردند، رندانه، با او از در صلح درآمده اند، به یک نمایشنامه اش اجازه اجرا در ایران داده اند و موافقت کرده اند تا همان کار در یک جشنواره تئاتر در آلمان نیز نمایش داده شود. اما گویا پاسداران مراقب را نیز همراه گروه کرده بودند. یک فیلمنامه ی بیضایی را نیز اخیراً تصویب کرده اند و قرار است وی یک فیلم کوتاه را هم کارگردانی کند. و ما از این که امکانی برای کار بیضایی فراهم شود خوشحالم، اما این توجه را به بیضایی می دهم که در این شرایط حساس هشدار باشد و اجازه ندهد از حضور او برای تظہیر رژیم بهره بگیرند. چرا که بیضایی به نیکی می داند که ماهیت این رژیم تغییرناپذیر است و به محض این که اوضاع را به وفق مراد خویش ببیند باز دیگر طینت درنده خوبی اش را به نمایش خواهد گذاشت.

این مباحثه که احمد طالبی نژاد و جهانبخش نورایی منتقد قدیمی سینما حضور داشته اند، در شماره دوم (۱۳۷۷/۲/۳) مجله فیلم و سینما چاپ تهران منعکس شده است.

یا سعی می‌کنم برای پرسش‌هایم پاسخی پیدا کنم. فرصت اندکی هم دارم و نمی‌توانم مثلاً تا سال دوهزاروهفتصد صبر کنم. می‌خواهم بدانم در لحظه‌ای که هستم، کی ام و چی ام. اگر معنای پیشرفت در جهان این باشد که ما دست روی دست بگذاریم، من معنای این پیشرفت را نمی‌فهمم. این جور نظریه پردازی‌ها در ایران همیشه آماده کج رفتن است. همه منتظریم کسی بیاید و برای ما کاری بکند یا ما را نجات بدهد و حالا این بار هم منتظر سیر تاریخیم. به قول صادق هدایت "پس پایمان را بگذاریم سینه دیفال و آب خنک بخوریم و منتظر باشیم که پیشرفت‌های دیگران تکلیف ما را هم روشن کند". هر روشی که نتیجه اش در جامعه، منفعل شدن باشد فلج کننده و بازدارنده است. اگر جهان پیشرفت‌ش را با شناخت آغاز کرده من هم دارم می‌کوشم به این شناخت دست پیدا کنم. اگر جهان دارد "فهمیده" جلو می‌رود، من هم می‌کوشم خودم را به فهمیدن برسانم.

نورایی - حرف‌های شما کاملاً درسته، اما فکر می‌کنم معنای پرسش طالبی نژاد این نبود که دست روی دست بگذاریم. منظور این است که اگر ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مرزهایش دارد فرو می‌ریزد- در اقتصاد و تجارت این اتفاق افتاده و در جامعه اروپا این کاملاً مشهود است- و به هر حال داریم به سوی یکی شدن می‌رویم، آیا زبان آثار شما با این یگانگی تطبیق می‌کند یا نه. البته من این پرسش را شخصاً نمی‌پسندم، چون هنرمند در عصر خودش زندگی می‌کند و بله‌کار گذشته و آینده اش نیست. هنر او اول از درونش می‌جوشد و بعد خودش را با موقعیت‌ها تطبیق می‌دهد. این هنر اگر اصالت داشته باشد، قطعاً برای نسل‌های آینده هم ماندگار و حاوی ارزش خواهد بود. احساس کلی ام این است که معمولاً چیزهایی به هنرمند تحمیل می‌شود که آفت هنر است. این که از هنرمند بخواهیم خودش را با شرایط تطبیق دهد خطرناک است.

طالبی نژاد - یعنی پرسش من هم جزو آفات هنر است؟

نورایی - نه حرف در حرف به این نکته کلی رسیدیم. بلکه جهان بر اساس پیش فرض‌هایی دارد ساده می‌شود. این را از طریق گسترش کامپیوتر می‌شود فهمید. یعنی زبان کامپیوتر که دارد جهانی می‌شود فاقد احساس انسانی است، به مرور در مناسبت جای زبان انسان را می‌گیرد. این قبول ولی همین نکته دارد باعث بروز بحران‌هایی در جهان می‌شود. بهتر است برگردیم به این که آقای بیضایی در زمانه خودش دارد چه می‌کند.

طالبی نژاد - موافقم و بهتر است از زبان شروع کنیم. گاهی متون نوشتاری ایشان را که می‌خوانم، بی‌اغراق احساس می‌کنم خیلی نزدیک است به زبان فخرمانه‌ی بیضایی. از نظر ساختار و آهنگ کلام، در باره ویژگی‌های زبان تان کمی صحبت کنید.

بیضایی - در معنا برگشته‌ایم به پرسش قبلی، این که نوشته‌ها یا کارهایم پیچیده‌اند. نه، من در واقع برای پیچیده کردن موضوع تلاش نمی‌کنم. بعضی از موضوع‌ها خود به خود پیچیده‌اند. تصمیم قبلی نیست. برخلاف نظر شما این جهان پیچیده است، زمانی که بشر چندان آگاهی از جهان و از پیچیدگی‌های خودش نداشت، توضیح

جهان هم برایش ساده تر بود. امروز می‌بینیم که در باره جهان و بشر- مردو- تعریف‌هایی دارد دائم تغییر می‌کند و حتی روز به روز ما شاهد تغییرات هستیم. برای همین است که خواهش می‌کنم لطفاً مرا به سال دوهزاروهفتصد تبعید نکنید، چون پیچیدگی تعریف‌ها در آن زمان حتماً همه‌ی ما- با ذهن‌های امروزیمان- را به سرگیجه خواهد انداخت، و من احتمالاً در برابر آنها، از سادگی همه چیز خودمان در این زمان، دچار شرمندگی خواهم شد. به هر حال من خیال می‌کنم کوشش ما برای دانستن و تغییر دادن، دلیل مهم وجود ما در این عصر است. کوشش برای فهم جهانی که در آنیم گاهی پیچیده از کار در می‌آید، هر چند که با کمال سادگی بیان شود. کوشش برای پیچیده کردن کار را غیر هنری و ضد هنری می‌کند. شما به بیضایی اشاره کردید فکر می‌کنم بیضایی یکی از ساده‌ترین متون ادبیات ماست. من به خیلی از متون پیچیده و مطلق فارسی علاقه‌ای ندارم و حتی عصبانیم می‌کند. کار من تا حدودی فهمیدن و پرده برداشتن از حقایقی است که باید در نسل‌های قبل از ما کشف و فهمیده می‌شد. متأسفانه ما چند قرن‌ی وارث چنین کوشش‌هایی نبوده‌ایم. من هم به صورت مجرد و جدا از گذشتگان حرکت نمی‌کنم. از دیگران آموخته‌ام که تا نفهمم کجا هستم، نمی‌توانم در جهت تغییر شرایط کاری کنم. وقتی چیزی خوب فهمیده شد، آن وقت می‌توان برای تغییرش قدم برداشت.

نورایی - از شاعر عربی پرسیدند چرا ساده تر سخن نمی‌گویی که مردم شهرهایت را درک کنند. گفت چرا مردم فهم و درک خود را بالا نمی‌برند که آثار من را بفهمند؟ اگر اصل را بر این بگذاریم که نگاه آقای بیضایی به جهان اصیل است و اسلوب خودش را دارد، می‌بینیم که در نگاه ایشان، شناخت و درک روشنی از جهان، تاریخ و اساطیر وجود دارد. این نگاه نمی‌تواند از زبان و لحنی برخوردار باشد که مثلاً در قبال یک موضوع ساده روزمره به کار برده می‌شود. این همان بحث قدیمی فرم و محتوا است که می‌دانیم این دو تفکیک ناپذیرند. حالا موضوع این است که زبان بیضایی کجای لقی می‌زند و کجا استوار است. این یک بحث نفاذانه است و واضح است که در اغلب آثارش، زبان بسیار قرص و استوار است. برویم به سوی افق‌های فکری آقای بیضایی. غزاله علیزاده در مطلبی که در باره شما نوشته، به خوابی از شما اشاره می‌کند. خوابی در باره تعدادی بچه و یک چاه در وسط حیاط یک ساختمان بلند و یکی از بچه‌ها که به چاه می‌افتد و شما هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و این باعث تشویش و اضطراب شما می‌شود. هنوز هم از این خواب‌ها می‌بینید؟

بیضایی - در دوره‌ای خیلی از این خواب‌ها می‌دیدم. خواب سقوط در چاه و دره و گودال. یا دفن شدن در راه آبی که دو سرش را گل گرفته‌اند. حالا کمتر می‌بینم.

نورایی - در آثار شما ورود به قلمرو خواب را خیلی قوی می‌بینم. حتی گاهی خود اثر ساختار خواب و رویا دارد. برای من اغلب خواب توأم با شعور بیشتری نسبت به بیداری و واقعیت است. خیلی‌ها از طریق

تعبیر خواب، خواب را معنا می کند. کتاب هایی هست که در بازار بین الحرمین فروخته می شد. تعبیر خواب و از این جور حرف ها. در غرب هم آدم هایی مثل اریش فروم هستند که خواب را معنا می کنند و اسمش را می گذارند "زبان از یاد رفته"، کسانی هم هستند که خواب را نمادین نمی بینند و آن را عین واقعیت می دانند. کسانی مثل یونگ. می خواهم بدانم دنیای خواب و رؤیا برای شما حقیقت دارد یا جانشین حقیقت است؟ و کدام یک برایتان جذاب ترند؟



بیضایی - فکر می کنم رؤیا بخشی از واقعیت است. چرا فکر می کنم پاره سنگی در گوشه خیابان واقعیت دارد، ولی تمامی تشویش ها و رؤیاهایی که ما را دربر می گیرند، واقعی نیستند؟ چون تشویش ها درونی اند؟ نه، نماد بیرونی تشویش، عکس العمل های ماست. درک واقعیت و حقیقت به گیرنده های ما ربط دارد. برخی، گیرنده هایشان برای دریافت واقعیت یا حقیقت ضعیف تر است، و معمولاً در چهارچوب سودهایشان آن را تعریف می کنند، یعنی تا آن جا که به روزمره مربوط می شود، گیرنده شان خیلی هم از دیگران قوی تر است. من جهت یابی ام به آن خوبی نیست و به همین دلیل، و شاید به رغم خواسته ی روزگار دارم، به برخی حقایق پنهان مانده در پس ذهن هایمان، صورت جسمانی می دهم تا برای عده بیشتری قابل لمس باشد. و این نکته ای است که کمتر در آثار من "دیده" شده. همین حالا نمایشی روی صحنه دارم که صورت مادی بخشی از فرهنگ ما است که در گذشته از آن غفلت شده. من آن را پیچیده کرده ام یا به سادگی آشکار کرده ام؟ می دانید که ما حتی صورت درست تاریخی و اسطوره ای بسیاری از وقایع مهم را هم در دسترس نداریم. در باره اسطوره ی آرش بیش از یک صفحه و نیم منبع در اختیار نداریم ولی من کوشیدم جهان پشت این چند سطر را کشف و دیدنی کنم، و گمان می کنم جهان بی شکلی در آن شکل گرفته و مادی و قابل لمس شده. در حقیقت کار من شاید جمع آوری و جهت دادن به چیزهای پراکنده ای باشد که در گذشته توجهی به آن ها نشده. به هزارویک دلیل، از جمله حتی، ممنوعیت کلمه. دارم این ها را صورت مادی و جسمانی می دهم برای این که دیده شوند. برای این که اول خودم آن ها را بفهمم و بعد احتمالاً دیگران. بنیابین درست است که گاهی چیزهای کاملاً ملموس و مادی را می شکم و در درون آن ها چیزهای

غیرعادی را پیدا می کنم و توضیح می دهم، ولی از طرفی در فرهنگ ما چیزهایی هست که به طور کلی بی شکل است و من سعی می کنم آن ها را با شکل بخشیدن، قابل دیدن کنم. حتی در زمان معاصر چیزهایی است که دیده نشده. و البته متوجه این هستم که در وهله اول همه را خشمگین می کنم. چون با دید عمومی، یا پیش قضاوت عمومی، هماهنگ نیست. یا با آن توافق عمومی، که نام واقعیت یا حقیقت به خود گرفته است.

طالبی نژاد - می شود راجع به ساختار ذهنی شما بحث کرد. این که چطور بدون هیچ تعمندی، ذهنتان وقایع و حقایق را این جور می بیند که به ظاهر پیچیده است.

بیضایی - من حقایق پیچیده و کتمان شده را می کوشم ساده و دیدنی کنم.

نورایی - درست است. من یاد مسافران افتادم. آن چیز نادیده ای که درون همه آدم ها هست و انتظار یک بازگشت را دارند. انتظار پایداری و نامیرا بودن که سرانجام وجه مادی پیدا می کند. به هر حال، من پاسخ پرسش اصلی ام را نگرفتم. بحث بر سر منطقی دیدن بود، چیزی که شما را به قلمرو خواب، خیال و اسطوره می برد.

بیضایی - خوب شد یادآوری کردید، داشتیم سؤال شما را نادیده می گرفتیم. به هر حال اگر بپذیریم که واقعیت مورد توافق جمع، بخش محدودی از واقعیت است، باید قبول کنیم که بخش نادیده ای از این واقعیت هم وجود دارد. من خواب می بینم و این خواب اضطراب و تشویش من است نسبت به ناشناخته ها و نگفته ها. یا بخش هایی از شناخته شده ها که نمی توانم بر زبان بیاورم. برای این که عادت جمع، سنت ها، قوانین و دستورها علیه آن است. این ها اضطراب انگیز است. به خصوص با گذشتن زمان. زمان به سرعت می گذرد و فرصت گفتن روز به روز محدود و محدودتر می شود. همیشه فکر می کنم پیشینیان ما هم به دلیل همین محدودیت ها بسیاری از حقایق را نگفته و با خود به گور برده اند. اگر آن حقایق به ما منتقل شده بود، ما قطعاً امروز بسیار جلوتر بودیم. در حالی که ما همیشه دنبال واقعیت های مورد توافق همه هستیم تا به سود روزانه مان لطمه ای نخورد. من با این واقعیت های پذیرفته شده و توافق شده نمی توانم همراه باشم.

واقعیت هایی که بخش مهمی از واقعیت را دانسته و به عمد ندیده می گیرد. خیال می کنم رؤیا بخشی از اضطراب های من در مورد مسائل نگفته است. من مضطربم به این دلیل که فکر می کنم غلبه بر نادانی و فرهنگ تخریب، روز به روز دشوارتر می شود. در حقیقت روایه های من یک یا دو صورت ندارند ولی بسیار گویاتر از بسیاری بیان های محدود شده روزمره اند.

طالبی نژاد - به عنوان معترضه می خواهم بگویم، امتیاز شما نسبت به دیگرانی که صاحب چنین اندیشه هایی هستند این است که آنها متأسفانه اگر هم جدالی دارند، این جدال دن کیشوت وار است. یعنی

در توهم خود با واقعیت می ستیزند. اما شما خوشبختانه ستیزتان را از طریق خلق اثر ادامه می دهید. دست کم طی نزدیک به هشت سال، بیست و دو اثر از شما چاپ و منتشر شده است. آن هم توسط یک ناشر - نشر روشنگران - و این خیلی قابل بحث است. چون مثل برخی فقط شعار نداده اید. مرتب دارید کار می کنید.

بیضایی - زمانی دور در فرهنگ شرقی به نکته ای رسیدم و آن مرز بین واقعیت و فراواقعیت بود. این که چگونه می شود اثر ما از واقعیت سرچشمه بگیرد اما آنچه نمایش داده می شود، نه عین واقعیت که شکل کمال یافته آن باشد. در آثار سه آمی یا برخی از نظریه پردازان هند باستان یا چین باستان، در نقاشی های چین و ژاپن باستان، در کاتا کالی هندی ها یا تئاتر نوی ژاپن، ریشه همه چیز در واقعیت نیست. اگر واقعیت عادی را عادی بگوییم آن را از میان برده ای. واقعیت عادی را باید چنان بگوییم که دیدنی و شنیدنی شود و مفتون کند. حتی در واقعی ترین فیلم ها نباید دنبال واقعیت گشت، هیچ فیلم واقعی نیست که عین واقعیت باشد به ویژه امروز که با قلب در ترفند و تدوین حتی صمیمیت را می شود ساخت، و مخلوقات کوکی و رایانه ای و نقاشی بازی های احساسی عین واقعی دارند، و بسیاری از فیلم های مستند ساختگی اند.

نورایی - بخشی از جامعه و نگاه مردم و حکومت ها، اغلب اجازه نمی دهد که هنرمند هر چه در دل دارد در اثرش بروز دهد. از عارفی که خرقه اش را به شاگرد مورد علاقه اش بخشیده بود، در دم مرگ نقل می کنند که شاگردش را صدا کرد و گفت: من رفتی ام ولی چیزی هست که سال ها در دلم مانده و هرگز جرأت گفتن آن را نداشته ام. راستش من از صدای بلبل اصلاً خوشم نمی آید و حتی از آن متفرم ولی جرأت گفتن این حرف را تا حالا نداشته ام. حالا که دارم می روم، فقط تو بدان. خب این حکایت خیلی هاست گاهی نمی شود همه واقعیت را گفت به دلیل شرایط و توقع جامعه، گاهی هم نمی شود گفت به این دلیل که تصویر هنرمند در ذهن ها خراب می شود. تصویری که هنرمند به تدریج از خودش به وجود می آورد و مردم آن را تکمیل می کنند و آن شکلی که دوست دارند را به آن می دهند. یعنی هنرمند را "مال" خودشان می کنند. یعنی دیگر هنرمند متعلق به خودش نیست. هنرمند زیر چشم و نظارت جامعه است، من دیرنگام به دنیای شما نزدیک شدم. اوایل خیلی به این دنیا علاقمند نبودم. بعدها کشف اش کردم. تصویر بیضایی هنرمند، البته خیلی پیشتر در ذهن من بود. آن هم هنرمندی پایدار که با بادهای موسمی به این طرف و آن طرف خم نمی شود. حالا سؤال من این است که آیا بیضایی با این نوع تصاویر اسیر ما نشده؟ یعنی یک جور استبداد تصویری از شما در ذهن نقش بسته که شما را زندانی کرده است. درست مثل آل احمد. که می گویند سنگی برگروری را منتشر نکند به این دلیل که تصویر و شخصیت آل احمد را در میان مردم می شکند. چون در آن کتاب او به عنوان یک آدم خیلی از ناگفتنی ها را در باره خودش با لحن صمیمانه گفته است. یعنی دنیای ساختگی مخاطب با کشف واقعیت به هم می ریزد. این است که گاهی

نسبت به هنرمندان احساس شفقت می کنم چون ناچارند آن تصویر ذهنی را برای همیشه حفظ کنند. من فیلم هایی که روس ها در باره موسیقی دان هایی مانند چایکوفسکی ساخته اند را بیشتر می پسندم تا کار آدمی مانند کن راسل را که از آن ها تصویر یک هم جنس باز را ارائه می کند و ممکن است واقعیت هم داشته باشد.

طالبی تژاد - یعنی شما تصویر قاب شده هنرمند را بیشتر می پسندید؟ نورایی - متأسفانه گاهی بله. ولی گاهی هم فکر می کنم این جنایتی است در حق هنرمند. آقای بیضایی شما روزی دچار مشکل شده اید که بخواهید از قاب ذهنی مردم بیرون بیاید و نگران خراب شدن تصویرتان باشید؟

بیضایی - فکر نمی کنم تا کنون خودم را در قابی قرار داده باشم، که حالا نگران شکستن آن باشم. چون هیچ وقت وانمود نکرده ام که برای مردم کار می کنم. و چقدر بابت همین فحش خورده ام. درحالی که فقط خواسته بودم بگویم اگر کاری می کنم منتهی سر مردم نیست. راستش، من با نوشتن در واقع می کوشم برای پرسش های خودم پاسخی پیدا کنم. و چون خودم یکی از مردمم، این می تواند پرسش کسان دیگری که در شرایط من زندگی می کنند هم باشد. در این جستجو سعی می کنم به خودم دروغ نگویم و چون با مردمی مثل خودم زندگی می کنم اگر به خودم دروغ نگویم، احساس می کنم به دیگران هم دروغ نگفته ام. سال هایی بود که عده ای دائم خود را پشت مردم پنهان می کردند. من هرگز چنین نکردم به همین دلیل خیلی ظاهریین ها را سرخورده کرده ام. اگر بخواهم موافق طبع دیگران باشم، خیلی هم وقت می گیرد. آن قدر کار دارم و آن قدر وقت کم دارم که وقتی برای تلف کردن باقی نمی ماند. نتیجه این که نمی توانم دو چهره یا دوزیستی باشم. در تمام زندگی ام مخالف این دوگانگی بوده ام. دست کم از حافظ به این طرف می دانیم که مردم ایران، عموماً زندگی دوگانه دارند: یک جور زندگی در بیرون که با پسند جامعه هم خوان است و یک زندگی هم در خانه و کاشانه شان که به کلی چیز دیگری است. همه زندگی ام، دشمن ریاکاری و خودنمایی در انظار بوده ام، و اصلاً این دورویی که در فرهنگ ما فراوان به آن اشاره شده را، دوست ندارم.

نورایی - چند سال پیش مقاله ای خواندم که فکر می کنم اسمش "حریم و حیا" بود که از زاویه ای تازه به موضوع تعارف و ریا نگاه کرده بود و به عنوان مفصل هایی که آحاد جامعه ما را به هم وصل می کند، با این موضوع برخورد کرده بود. یعنی نوعی زبان ارتباطی. نه این که بگوید خوب است یا بد. و گفته بود که اگر این نوع رابطه به ناگهان گسیخته شود، جامعه فرو می ریزد. احساس روزانه ما هم همین است. وقتی وارد یک خاوروبارفروشی می شویم و قیمت جنسی را می پرسیم. اگر بگوید " قابل ندارد " بیشتر خوشمان می آید تا این که صریح قیمت را بیان کند. می خواهم بگویم مرز ظریفی وجود دارد. یعنی هر دو طرف قضیه افراط و تفریط است. مثل این که به هر حال ما اندکی تظاهر و ریاکاری هم برای حفظ ارتباط نیاز داریم!

بیضایی - من با نظر شما مخالفت نمی کنم. داشتم می گفتم که چگونه بر اثر این گرایش، آدمیزاد دوشخصیتی می شود. و آن وقت همه زندگی اش را باید بگذارد پای این که دو شخصیت را قاتی نکند. من شاید استعدادش را ندارم. در بسیاری جاها از من سوآلی شده، که خود سوآل راهنمایی می کرد چه جوابی می طلبد تا مرا محبوب عامه کند. اما من راستش را گفتم، و سوآل کننده را علیه خودم شوراندم. آن ها نمی خواستند راستش را بشنوند. اما من به خودم وفادار ماندم و دروغ نگفتم. مهم نیست که دیر بفهمند یا نفهمند، مهم این است که بالاخره آن ها باید روزی با جواب راست روبرو شوند.

نورایی - معیار اصلی صمیمیت در هنر همین است. این که هنرمند احساسی که به او دست داده را بیان کند بی آن که در قید خوش آمدن یا بد آمدن دیگران باشد. این پس از خلق اثر است که گروهی از مردم با آن همراه می شوند. اگر اجازه بدهید وارد قلمرو دیگری بشویم.

• تازگی ها گفته می شود که فشار سانسور در کشورهای جهان سوم باعث رشد هنر شده.

طالبی نژاد - همه ویژگی هایی که آقای بیضایی برای هنرمند برشمردند - که خوب طبیعی است، خودشان مصداقش هستند، ما را به اینجا می رساند که بهرام بیضایی هنرمندی است با سبک و سلیقه و خط و ربط روشن که از همان ابتدا یعنی کارهای تحقیقاتی و نمایش نامه ها تا حالا، ادامه پیدا کرده و همه این آثار به مراحل "بیضایی وار" هستند.

نورایی - در کارهای شما، آب، آینه و روشنایی را زیاد می بینیم. آیا برای تاریکی اهمیتی قائل هستید؟

بیضایی - تاریکی پر معنی است. چند جور معنی و تفسیر دارد. اگر در جایی تاریک برای همیشه محبوس شوم، فرق دارد با این که موقتاً در تاریکی قرار بگیرم که به روشنایی می رسد. منظور شما از تاریکی چیست؟

نورایی - منظور این است که اگر تاریکی نباشد چطور ارزش روشنایی را بفهمیم؟

بیضایی - خود نظریه درست است. ولی در کشور ما گاهی به غلط برای توجیه تاریکی از آن بهره می گیرند. مثلاً تازگی ها گفته می شود که فشار سانسور در کشورهای جهان سوم، باعث رشد هنر شده. این را اصلاً قبول ندارم. فشار هم حدی دارد. از حدش که بگذرد دیگر اثری به وجود نخواهد آمد. همان طور که در بسیاری از کشورها این اتفاق افتاده است. چطور در تاریکی مطلق می توان هنر خلق کرد؟ تاریکی اگر طولانی باشد هنر و اندیشه می پلاسند. اگر سیاهی و تاریکی شش قرن طول بکشد، چه بر سر انسان خواهد آمد؟ چنان که این اتفاق در اروپا افتاد. این نوع تاریکی به هیچ وجه نباید مورد احترام قرار گیرد. چون چیزی جز توجیه فشار نیست. باید حدود و تعریف این تاریکی روشن شود. البته نظریه پردازان معتقدند اگر این

نباشد، آن هم نخواهد بود. ولی آن ها در خانه های راحت خود نشسته اند و اصلاً حاضر نیستند خودشان را جای کسانی که شش قرن زیر فشار بودند، بگذارند. جای کسانی که دسته جمعی تیرباران شدند یا بچه هایی که به دنیا نیامده مردند، در فیلمنامه ای که هیچ وقت فیلم نشد به نام داستان باور نکردنی که در باره تاریخ ایران است، این نکته را کوشیده ام دیدنی کنم، که - نه، در جاهایی و زمان هایی هیچ تحلیل اجتماعی، تعبیر فلسفی یا شاعرانه ای، استمرار تاریکی و استبداد را، بر مردمی واقعی - که آن را تحمل می کنند - توجیه نمی کنند، و از فشار، جز تباهی و کینه و رنج زاییده نمی شود.

نورایی - اگر رنج نباشد، آیا امید رنگ نخواهد باخت؟ مگر هنر چیزی غیر از کشاکش است. و اصلاً کشاکش یعنی چه؟ در سکون و خلا. چه هنری خلق خواهد شد؟

طالبی نژاد - در واقع آقای نورایی به نقش دراماتیک تباهی و سیاهی اشاره می کنند.

بیضایی - این در فلسفه هند و ایران باستان وجود دارد. به همین دلیل باید قلمرو این مسائل روشن شود. بله، در قلمرو ثنویت ایران باستان، اهریمن و تاریکی نقش دارند. همان طور که اهورا و روشنایی. و این که ما تصمیم بگیریم جزو کدام دسته قرار می گیریم یا مایلیم در کدام جهت قرار بگیریم. بله، حرف شما را در بعد فلسفی اش می پذیرم. اما در بعد اجتماعی نه. چون مایل نیستم چند میلیون آدم را درون کوره بیندازند تا مثلاً ارزش زندگی برای بقیه روشن شود.

نورایی - در قلمرو هنر اجراء اهمیت پیدا می کند. بنابراین نور و تاریکی، هر یک در جای خود در این قلمرو دارای ارزش هستند.

بیضایی - درست است. به همین دلیل در کار اغلب هنرمندان جنگ بین نیکی و بدی دیده می شود. ولی اگر قرار باشد با همین استدلال سانسور را توجیه کنیم، من فکر می کنم هم اشتباه است و هم خطرناک.

نورایی - آلبر کامو می گوید که شرایط دشوار باعث رشد هنر می شود. بیضایی - بله، جنگ با این شرایط و اختناق نه خود اختناق.

نورایی - به همین دلیل است که می گویند بزرگترین مبارزه در عرصه هنر، توسط خود هنر صورت می گیرد. هنری که میل به گشایش دارد و نمی تواند محدودیت را بپذیرد. کسانی بعد از انقلاب از ایران رفتند، نویسنده، فیلمساز، شاعر، نقاش و در خارج از کشور شروع به کار کردند. ولی در آن جا چندان خلاقیتی از خود نشان ندادند. اتفاقاً آن هایی که این جا ماندند، کارهای ارزشمندتری کردند.

بیضایی - این نباید تأییدی بر سیاست هایی باشد که با ایجاد فشار باعث مهاجرت گروه عظیمی دانشمند و روشنفکر و هنرمند از ایران شدند. و همچنین نه باعث خوشحالی شان؛ و اگر آن ها آن جا آثاری خلق نکردند از بدی های آزادی نیست. می دانم که اختناق را تأیید نمی کنید، ولی پافشاری من بر این است که اخیراً این نظریه را در

شرق و غرب و هم این جا چنان با تحسین می گویند که انگار دولتمردان اختناق را برای این ایجاد می کنند که آثار هنری رشد کنند، و ما باید سپاسگزار آن ها باشیم که امکان مبارزه را برای ما پدید می آورند! اما در مورد کسانی هم که رفته اند حکم کلی نمی توان داد. سوسن تسلیمی که این جا از صحنه محروم بود، چند سال پیش در سوئد "مدئا"ی یورپید را یک تنه بر صحنه بازی کرد- به زبان سوئدی- یعنی زبانی که بازیگران برگمن حرف می زنند و سال گذشته بهترین بازیگر صحنه استکهلم شناخته شد. و مطبوعات این جا که هر از گرد راه نرسیده ی ماقبل ابتدایی را هم زیر ذره بین بزرگ می کنند، حتی یک کلمه هم از آن نوشتند و به این ترتیب همدست و همکار آن هایی هستند که باعث مهاجرت آنها شدند. همین طور فیلمی که امیر نادری در آمریکا ساخت، از خیلی کارهایش بهتر است. نوری- البته من قبول ندارم و فکر می کنم که منهن از روی شماره فیلم ضعیفی است.

بیضایی - همان است که همیشه بود، ولی روی آن جان گذاشته، در محیطی ناآشنا و بدون پشتیبانی. در کشور ما به جای تحلیل موقعیتی که باعث مهاجرت بعضی هنرمندان مهم شد، فقط گاهی دیده ام چند سطر با تعصب های قومی در باره نادری می نویسند که چرا قبیله را ترک کردی؟ و سرکوفت پشتیبانی رسمی و غیررسمی که امروزه برای بعضی فیلمسازان هست را به سرش زده اند. و یادشان نیست که اگر هم آنها نتوانسته اند جای دیگر اثر بهتری خلق کنند، مسئولش کسانی اند که نگذاشتند آن ها در این مملکت بمانند.

طالبی نژاد - می خواهم به نکته ای اشاره کنم که از نق زدن های جاری فراتر است. فکر می کنم خلاقیت، مهمتر از شرایط است. اتفاقاً خود شما مثال بارز این قضیه هستید که در شرایطی که دیگران نتوانستند و رفتند، ماندید و کار کردید و کارهایتان هم ارزش و جایگاه برجسته ای در فرهنگ و هنر معاصر دارد.

بیضایی - و می دانید چقدر کارهای نکرده دارم؟

طالبی نژاد - می دانم که خیلی سخت است. ولی قبول کنید که آدمی مثل شما، اتفاقاً در آن جا هم مشکل خواهد داشت. بحث سیاسی نمی کنم. منظورم این است که نخبه گرایی شما، شرایط دشواری برایتان ایجاد می کند. خیلی ها بهانه شان شرایط است، در واقع آدم های خلاق نیستند.

بیضایی - نه همه شان! گروهی در هردو جا موفقند. به رغم همه محدودیت ها که بزرگترین محدودیت زبانی و ناشناس بودن و نداشتن فرهنگ همگن با آن هاست. اگر فرینس لانگ می رود آمریکا و موفق می شود به این دلیل است که فرهنگ همگنی با آن ها دارد. یا هیچکاک و دیگران و دیگران. یک اروپایی وقتی می رود آمریکا، جایی نرفته که موتزارت را نمی شناسند. اما یک ایرانی وقتی به اروپا یا آمریکا می رود، در واقع هیچ نقطه مشترکی با آن ها ندارد. آن ها در شرایط سختی کار می کنند و هیچ پشتیبانی ندارند و سعی کرده اند

کارهای خوبی هم بکنند.

طالبی نژاد - ولی هیچ کدام سوسن تسلیمی نشنند.

نوری - تسلیمی در این جا هم متفاوت بود، بازیگر بزرگی بود.

بیضایی - و مگر کسانی که این جا ماندند سوسن تسلیمی شدند؟ و کسی چه تاجی به سر سوسن تسلیمی زد؟ حتی تصویرش را بر آگهی باشو غریبه کوچک تحمل نکردند، در حالی که امروز کسانی در عالم هنر هنوز متولد نشده اند هم عکس فوق درشت چندین رنگشان روی جلد اکثر مجله هاست. و یادتان نیست تا او این جا کار می کرد، تنها به دلیل هنرش هرسال در همین جشنواره فجر خطابه ای مزین به انواع توهین علیه استعداد شخص او می خواندند؟ و زمانی که از ایران می رفت سه فیلم توقیف شده داشت؟ به هرحال باور کنید شرایطی که یک اداری بدعق - که صدها مشابهش در خیابان ریخته- بتواند هنرمندی مثل سوسن تسلیمی را- که صدسال یک بار مانندش پیدا می شود- اخراج کند، قابل تحمل نیست. من اگر مانندم برای این بود که دست به نوشتن داشتم، که محتاج اجازه مقامات محترم نبود. همین. به هرحال من، که گاهی هم خیال رفتن به سرم زده، برای تمام کسانی که رفته اند و در گوشه و کنار به دور از ابتذال کار می کنند، احترام قائلم. حتی نسل دومی که در آنجا متولد شده و می خواهد روی پای خودش بایستد.

• تا او (سوسن تسلیمی) اینجا کار می کرد، تنها به دلیل هنرش هرسال در همین جشنواره فجر خطابه ای مزین به انواع توهین علیه استعداد شخص او می خواندند.

نوری - فکر می کنم هنر مثل گودی است که هنرمند در آن حریف می طلبد. بدون حریف، هنر وجود ندارد. این ها کشاکشی است که گفتیم. به هرحال هنرمند در این عرصه است که خلق می کند. من بدی را توجیه نمی کنم. بدی و سختی را به عنوان یک عامل حیاتی برای خلق آثار هنری می بینم. البته این یک تناقض است. یعنی در حالی که از بدی نفرت دارم، فکر می کنم که وجودش برای خلق اثر هنری لازم است. در عین این که می دهم وقتی بدی به شکل سانسور بر سر هنرمند خراب شود، اگر هنر را ضایع نکند، دست کم هنرمند را نابود خواهد کرد.

طالبی نژاد - حالا از این بحث اندکی روز بگذریم و بپردازیم به نکته ای دیگر در تفکر و گرایش آقای بیضایی. مثلاً توجه شما به گذشته، چقدرش عم غمگین است و چقدرش ضرورت؟

بیضایی - هیچ غم غربتی برای گذشته ندارم. از گذشته و تاریخ جز احساس رقت، نفرت، چیزی در من نیست و جز احترام عمیق برای همه مردم از قلم افتاده از تاریخ، و اندیشمندان سرکوب شده، و همه آن ها که- عامی و عالم- هنر و فرهنگ آفریدند. نه- اصلاً دلم نمی خواست در هیچ کدام از ادوار گذشته زندگی کنم. و این به معنای آن نیست که در دوره خوبی هستم. گاهی فکر می کنم وقتی در پایان قرن

چهاردهم و در عصر خرد دچار چنین وضعیتی از نظر فکری هستیم، پس در قرن های پیش امثال فردوسی و حافظ چه می کشیده اند. و این جوری خودم را قانع می کنم که شاید آن ها چشم انداز بهتری از آنچه می دیدند و در تصور نداشتند و واقعیت و شرایط را به صورت یک تقدیر پذیرفته بودند، و این طور خود را تسلی می دادند.

نورایی - ولی تاریخ زمینه برخی از آثار شماست. جذابیت تاریخ برای شما در چه چیزهایی است؟

بیضایی - ریشه های این زندگی را در تاریخ باید جستجو کرد. عادت های فکری و رفتاری که داریم، از قرن ها پیش می آید. خیلی چیزها مثل آداب، معتقدات و دلایل آنچه ما امروز هستیم در تاریخ گذشته است. ترس های ذاتی شده ما، از تاریخ می آید. و همه ارزش ها و ضدارزش های ارث رسیده به ما، که باید پیش از آن که خودمان را از شان بتکانیم معنایشان را درست بفهمیم.

نورایی - تجربه های شخصی و آدم های دوروبرتان چه اثری روی شکل گیری آثارتان داشته اند؟ مثلاً زنان آثارتان مثل "نالی" در باشو یا "مادر" در مسافران. آیا الگویی در زندگی تان داشته اید؟

بیضایی - بله، دوروزنزدیک، بسیار. بی آن که خودشان بدانند، یا خودم بدانم. این جور زن ها کم نیستند. من تصادفاً چشمم برای دیدن باز بود. از مادرم و مادر بزرگم و برخی زنان خانواده مادری و پدری، تا حتی گاهی بعضی همکارانم. ولی ضمناً هیچ کدام عین نوشته های من نیستند. اگرچه اثرشان در آن ها هست.

نورایی - این زن های مقاوم و جستجوگر در آثارتان، خود شما نیستید؟

بیضایی - غافلگیرم نکنید. ممکن است. قصد و عمدی نداشته ام.

نورایی - پرسش این است که آیا در تاریخ ایران نمونه چنین زنانی را زیاد داشته ایم؟ به این دلیل پرسیدم مبدا خود شما باشید که از گوستا و فلوبر پرسیدند "مادام بواری کیست؟" گفت "خودم" این در کار هنر امکان پذیر است.

بیضایی - اگر به تاریخ اشاره می کنید، بله، در تاریخ زنان کم گفته شده اند. چون گفتن در باره زنان شرم آور بوده. ولی این دلیل نمی شود که بگویم چنین زنانی اصلاً نبوده اند. دست کم طی دوران زندگی ام، شاهد زنانی از این دست، بسیار بوده ام. چون این ها گفته نشده اند، ما خیال می کنیم وجود نداشته اند. به هر حال زنان ما هم جزو واقعیت های توافق شده، نبوده اند.

نورایی - اگر روزی همه سالن های سینما خراب شود و همه امکانات نمایش فیلم هم از بین برود، باز هم فیلم خواهید ساخت؟

بیضایی - این پرسش خیلی علمی/تخیلی است. گمان می کنم منظور شما رابطه من با تماشاگر باشد.

نورایی - درست است.

بیضایی - خیلی خب، من فکر می کنم با آنچه نوشته ام و ساخته ام، پاسخ این پرسش را داده ام. فقط باید تعریف مشخصی از تماشاگر

داشته باشیم. آیا به قول گروتسکی می خواهیم "حمام تماشاگر" بگیریم؟ نه من حمام تماشاگر نمی گیرم. من برای تماشاگری فیلم می سازم که می خواهد یک قدم از آنچه می داند فراتر برود و در مورد آنچه هست، شک می کند. کسانی که همه چیز را پذیرفته اند، از کارهای من خوششان نخواهد آمد. در مرحله اول من پرسش هایی دارم. ولی، من تنها کسی نیستم که این پرسش ها را دارم. کسان بسیاری هستند که پرسش دارند. من برای آن ها می سازم و پرسش هایم را با آن ها در میان می گذارم. کسانی که فکر می کنند، خوشبختی و بدبختی پیشانی نوشت آن هاست، از کارهای من لذت نخواهند برد.

• همه منتظریم کسی بیاید و برای ما کاری بکند یا ما را نجات دهد.

نورایی - شده است که تعریف تماشاگران از آثار شما، به نحوی باشد که باعث شود، خودتان هم چیزهای تازه ای در آثارتان پیدا کنید؟

بیضایی - خیلی سال پیش، در یکی از کتابخانه های کانون در تهران، دعوت شده بودم که با بچه های کتاب خوان صحبت کنم. کتاب "حقیقت و مرد دانا" یک سالی می شد که درآمده بود. یکی از بچه ها نقدی بر این کتاب نوشته بود که مرا شگفت زده کرد. این بچه، دوازده سال بیشتر نداشت. او چیزی را یافته بود که خودم متوجه اش نشده بودم. بله، این اتفاق گاهی می افتد.

طالبی نژاد - در مورد مرگ یزدگرد آیا وقتی مورد نقد قرار گرفت، چیزی بود که آن ها کشف کرده باشند و شما قبلاً به آن فکر نکرده باشید؟

بیضایی - بله، خیلی وقت ها این اتفاق می افتد.

طالبی نژاد - چون این از جمله فیلم هایی است که من حدود ده بار دیده ام و هر بار احساس کرده ام چیز تازه ای در آن یافته ام. بعد به نظر می رسد که شما به عنوان خالق اثر، به تمام جزئیات، از پیش اندیشیده باشید.

بیضایی - همین حالا هم کسانی هستند که چندین بار آمده اند کارنامه بنداریدخش را دیده اند. شاید به این دلیل که هر بار چیزی در آن می یابند و دارند به شبکه ی فکری اثر نفوذ می کنند که من هنگام نوشتن شاید خیلی به آن وقوف نداشته ام. من به نیاز فکری ام پاسخ گفته ام. در مورد آثار دیگران هم معمولاً به مرور چیزهای تازه ای پیدا می کنم.

نورایی - در مورد هیچکاک هم می گویند اغلب وقتی نکته ی تازه ای در باره آثارش کشف می شد، تعجب می کرد و بعد می پذیرفت. راستی جایی خواندم که شما در اداره ثبت کار می کرده اید؟

بیضایی - بله، حدود دو سال کارمند اداره ثبت بودم و بعد به اداره هنرهای دراماتیک منتقل شدم. دلیلش هم این بود که داشتم پژوهش های "نمایش در ایران" را منتشر می کردم و روزی از اداره هنرهای دراماتیک من را خواستند که بیا این جا ببینیم تو کی هستی. رفتم و

پرسیدند " می خواهی منتقل شوی" که من هم از خدا می خواستم و رفتم آن جا.

نورایی - از این جهت رفتم سراغ سابقه شما که معمولاً وقتی می خواهند جایی بسیار تهی از ذوق را به کسی تفهیم کنند، اداره ثبت اسناد یا ثبت احوال را مثال می زنند. جایی که آدم ها با مثنی سند مرده سروکار دارند. کار در آن اداره، چه اثری روی شما داشته است؟

طالبی نژاد - فکر می کنم در نمایشنامه " دلهای مطبوعاتی آقای اسراری " این فضای مرده ی اداری، خیلی خوب درآمده است.

بیضایی - پدر من در اداره ثبت کار می کرد، در حالی که شاعر بود و جهان شعری اش از حرفه اش کاملاً جدا بود. من هم وقتی در آن اداره بودم، تقریباً کار خودم را می کردم. در اتاقی که من بودم، شش میز دیگر دورتادور بود و من چون دون پایه بودم، دم در می نشستم. همه آن ها از دود سیگار زرد شده بودند. من هم البته آن موقع سیگار می کشیدم. ولی ضمناً دزدکی داشتم روی " نمایش در ایران " کار می کردم و همیشه از من می پرسیدند " چکار می کنی؟ ". اصلاً این که یک نفر داشت کار می کرد، برایشان سؤال بود. چون از همان اول صبح، همه به ساعت هایشان نگاه می کردند و جای می خوردند و سیگار می کشیدند. ضمناً پدر پدرم در آران کاشان صحافی داشت که هنوز هم دکانش پابرجاست و البته درست است. او هم شعر می گفت، معلم بود و تعزیه خوان بود. عمو و تمام خانواده ام هم همین طور بودند. منظورم این است که همه شغلی داشتند برای گذران، اما زندگی روحی آن ها در کار شعر و نمایش آن زمان، یعنی شبیه خوانی می گذشت. و خود من هم تا زمانی که شغلم را ازم نگرفته بودند، از آن زندگی می کردم، نه از سینما یا تئاتر یا نوشتن. به هر حال در فیلمنامه های اشغال و حقایق در باره لیلای دختر ادريس، تجربه های اداره ثبت کم و بیش هست. در اشغال اصلاً ساختمانی که در باره اش صحبت می شود، ساختمان اصلی اداره ثبت است. و اگر فیلمش را می ساختم از همان ساختمان استفاده می کردم، چون خیلی زیبا بود.

طالبی نژاد - در شاید وقتی دیگر هم که صحنه هایی در اداره ثبت احوال می گذرد.

نورایی - شما کاشانی هستید؟

بیضایی - در تهران به دنیا آمده ام ولی پدرم، تا پیش از تهران آمدنش در بیست و چند سالگی در آران کاشان زندگی می کرده است.

نورایی - و ادبیات خوانده اید؟

بیضایی - یک سال رفتم دانشکده ادبیات ولی رها کردم و ادبیات را از پدرم یاد گرفتم.

نورایی - بحث دیگر این است که آیا شغل هنرمند برای گذران زندگی می تواند هنرش باشد یا....

بیضایی - در این لحظه، هجده سال می گذرد که جلوی کار صحنه من گرفته شده بود، شانزده سال است که از دانشگاه تهران - پس از

بیست سال کار- اخراج شده ام، و هفت سال است که اول با اخم و بعد با سکوت و بعد با لبخند مودبانه جلوی فیلمسازی ام گرفته شد. شغل نداشتن روی هم رفته زندگی را دگرگون کرد اما نمردم. حالا دیگر از درآمد کتاب هایم زندگی می کنم. به خودم یاد داده ام که هرگز متکی به درآمد نمایش و فیلم نباشم تا مجبور نشوم هرکاری را بپذیرم. بنابراین پیش ترها فقط با درسی که در دانشگاه تهران می دادم گذران زندگی می کردم. تا زمانی که شغل چیزی می خواهد و هنر چیز دیگر، ناچار این دو از هم جدا هستند. در کشور ما به این دلیل که فرهنگ عمومی مردمی که باید تأمین کننده هنرمند باشند، و همچنین درآمدشان، پایین است، دشوار است که یک هنرمند، تنها از طریق هنرش زندگی کند. البته برای بعضی ها همیشه پشتیبانی و پول هست. خیلی ها هستند که درآمد خوبی از سینما دارند و مهم تر این که بلدند چگونه آن درآمد را به کار بیندازند و بیشتر کنند. برای آن ها سینما شغل است. و عیبی هم ندارد- باشد. اما بعضی هم هستند که نمی توانند از طریق هنر تجارت کنند. پس جواب این بحث بستگی دارد به پیشرفت فرهنگ و بالا رفتن سطح درآمد عمومی مردم. هر چقدر فرهنگ پیشرفت کند و به شرط بسنده بودن درآمد مردم، مردم می توانند تأمین کننده آثار فرهنگی تر و بهتری باشند.

• فشار هم حدی دارد از حدش بگذرد، دیگر اثری به وجود نخواهد آمد

طالبی نژاد - حالا برگردیم به ادامه همان پرسش اول. شما به عنوان انسان امروزی چقدر " به روز " هستید. مثلاً چقدر دوست دارید تلویزیون تماشا کنید، یا با کامپیوتر کار کنید، موبایل داشته باشید یا مثلاً تماشاگر فوتبال باشید. چون شنیده ام خیلی به فوتبال علاقه دارید؟

بیضایی - این اطلاعات از کجا به شما رسیده؟ در زندگی ام به خاطر فوتبال به میدان ورزشی نرفته ام. البته اگر فرصتی باشد - و خوب هم بازی کنند- فوتبال را در تلویزیون نگاه می کنم.

طالبی نژاد- پرسش من به این خاطر است که بر اساس آنچه از آثارتان استنباط می شود، شاید خیلی ها تصور کنند که شما با پدیده های زندگی مدرن میانه ای ندارید. این تصویری است که از بهرام بیضایی در برخی افهان نقش بسته است. چقدر با این پدیده ها کنار آمده اید؟

بیضایی - تقریباً همه پدیده های جدید را تحسین می کنم. و خوشحالم که این امکانات در اختیار بشر امروز هست. و متأسفم که چرا از بعضی آن ها بد استفاده می کنند.

طالبی نژاد - و چرا در شاید وقتی دیگر با تلفن این قدر بدبینانه و اضطراب آلود برخورد کرده اید.

بیضایی - هر سکه دو رو دارد. تلفن با همان قدرت که می تواند وسیله ارتباط باشد، می تواند سوءتفاهم و نگرانی هم ایجاد کند. به هر حال در دورانی از زندگی ام، از طریق تلفن در واقع شکنجه می

شدم. هر وسیله ارتباطی یک لبه منفی هم دارد و می تواند ضد خودش هم عمل کند. من از رایانه خوشم می آید بدون این که خیلی خوب بلد باشم، وقتی حواسم دائم به فن است نمی توانم درست فکر کنم. در جوانی رفتم که با ماشین تحریر کار کنم برای این که شغلی به دست آورم ولی، صدای تکرار شونده عصبی ام می کرد، چون جلوی فکر کردنم را می گرفت. حالا هم این مشکل را دارم. معمولاً هنگام رانندگی حواسم به چیزی دیگر است. دنبال برخی لغات و ارتباط ها می گردم. بعضی از بهترین فکرها، پشت فرمان یادم می آید و چون نمی توانم یادداشت کنم بعداً گم شان می کنم.

طالبی نژاد - می توانید با موبایل بگویند یادداشت کنند.

• انگار دولتمردان اختناق را برای این ایجاد می کنند که آثار هنری رشد کند، ما باید سپاسگزار آن ها باشیم

بیضایی - (با خنده) موبایل گران است. وسعش را ندارم. یک دستگاهش را به من هدیه کنید و مطمئن باشید به بهترین وجه از آن استفاده می کنم. البته وقتی این پدیده ها وسیله خودنمایی هم هستند که دیگر خیلی بد است. نکته ای که در سؤال شما نمی فهمم این است که مگر بین این پدیده ها و تفکرات من مغایرتی وجود دارد؟ نه. همه پرسش های من برای یافتن پاسخ های زندگی امروز است. من یک زندگی به قول شما "به روز" دارم. از امکانات روز هم استفاده می کنم ولی البته تلویزیون تماشا نمی کنم. چون می ترسم فارسی ام خراب شود و این اندک ذوقم، کور شود. با خود پدیده بسیار موافقم ولی زمانی که ماهواره وجود داشت و گاهی ساعت ها می نشستم و نگاه می کردم، می دیدم چیزی به دست نیآورده ام. ما خیلی فرصت کوتاهی داریم و وقتی برای کشتن نداریم. بیشتر از ویدئو استفاده می کنم. چون حق انتخاب دارم. و دو ساعت را به انتخاب خودم مصرف می کنم. وقت کثی مضطربم می کند. متأسفانه همیشه حواسم هست که زمان دارد می گذرد. پدیده ای که از فکرهایم پرتم کند آزارم می دهد. ویدئو را برای همین ترجیح می دهم. به هر حال کم نیستند فیلم هایی که کمک کنند بدانیم کی هستیم.

طالبی نژاد - چقدر اهمیت دارد که ما بدانیم در این جهان چه هستیم و چه می کنیم؟

بیضایی - برای کسانی که این پرسش را دارند، اهمیت دارد. این ها ممکن است زندگی معمولی شان را بیازند. فکر می کنم وقتی ما خیلی اشباع شویم از فن و فن آوری، همچنان به این پرسش بر می گردیم که جواب اصلی ما چیست؟

طالبی نژاد - مگر جواب قطعی وجود دارد؟

بیضایی - حتی اگر جوابی وجود نداشته باشد، خود پرسش نفی نمی شود.

نورایی - این احساس لجاجت ای است که در انسان وجود دارد و از او دست بر نمی دارد. خیلی از این جستجوگری ها در زمینه مسائل علمی البته باعث پیشرفت شده، اما سؤال هایی هم پیش کشیده است. اخیراً بحث شیبه سازی از طریق ژنتیک، خیلی تفکر برانگیز شده و معادله ها را به هم ریخته است. این موضوع، یک وجه فلسفی و عرفانی هم دارد. این که ما کی هستیم، کجا بوده ایم، کجا می رویم و پرسش های ابدی ازلی دیگری از این دست که ظاهراً جواب روشنی ندارد. ولی در زمینه علم حرف هایی زده می شود که این مسائل ازلی را باورپذیرتر می کند. فیلم مستندی دیدم که گروهی فیزیکدان معروف دنیا مدعی بودند اگر ماشین زمانی ساخته شود که با سرعت بیش از نور حرکت کند، پس از مدتی سیر زمان منحنی می شود و ماشینی که دارد جلو می رود بر می گردد و انسان می تواند دوباره برگردد به گذشته. یعنی ما می توانیم اجداد خاک شده امان را ببینیم و در همان حال از آینده ای هم که از آن بازگشته ایم خبردار باشیم. از نظر تئوریک این امکان پذیر است. مشکل فعلاً فقط دست یافتن به تکنولوژی ساخت ماشین زمان است. جالب این که هر یک از سرنشینان این سفینه، تبدیل به دونفر می شوند. این همان پندار عامیانه ای است که می گویند "همزاد". یا همین حس عامیانه "به دل برات شدن" که در واقع نوعی پیش بینی آینده است. این یک جور معرفت عامیانه است. خیلی خوب، حالا چطور می شود آدم خودش را از مجموعه پرسش های ازلی خلاص کند. روز به روز که این حس دارد تقویت می شود.

• من برای تمام کسانی که رفته اند و در گوشه و کنار دارند به دور از ابتذال کار می کنند احترام قائلم

بیضایی - مثل این که فراموش کرده ایم تمام این اختراع ها و ابزارهای پیشرفته، برای یافتن پاسخ برای همان پرسش ها است.

طالبی نژاد - پس تکلیف زندگی چه می شود؟

بیضایی - مگر زندگی چیزی جز همین است؟

طالبی نژاد - اگر همه وجود انسان پر شود از این پرسش های بی جواب و اضطراب ها و نگرانی ها، شکل مادی زندگی جذایتش را از دست نخواهد داد.

بیضایی - کم کم داریم خیلی علمی/تخیلی بحث می کنیم.

نورایی - حرف طالبی نژاد این است که این شکاکیت و پرسش گری مداوم آیا باعث نمی شود که ما ساده ترین لذت های زندگی را هم فراموش کنیم؟ این پرسش ها گاهی به سراغ من هم می آید.

بیضایی - البته زندگی به شیرینی زندگی کسانی که هیچ سوآلی ندارند، نخواهد بود. داستان سه ماهی را شنیده اید که یکی عاقل بود، یکی حازم و دیگری بی عقل. من ماهی سوم هستم. در تاریخ سینمای ایران هم این اتفاق افتاده است. سه گروه فیلمساز داشته ایم. من جزو گروه سوم هستم. به هر حال اگر کوچکترین کشفی بتواند حتی نکته ای کوچک از انبوه پرسش ها را پاسخگو باشد، به نظرم لذت بخش است.

برنامه های کانون فرهنگی خیام (مونپخ)

جمعه ۱۱ دسامبر

سینمای جمهوری اسلامی بعد از انتخاب خاتمی

بررسی از بصیر نصیبی

جمعه ۲۰ دسامبر

بزرگداشت عزیز نسین

طنز نویس معاصر ترک

نیمه اول سال ۹۹

در ایران چه می گذرد؟

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی کنونی ایران

از دکتر جابر کلیبی

نویسنده و محقق علوم سیاسی و اجتماعی

شعر خوانی و گفت و شنود

دیدار با نادر نادر پور

شاعر برجسته معاصر (مقیم آمریکا)

برای اطلاع از نحوه برنامه ریزی با مرکز هماهنگ کننده،

کانون فرهنگی خیام مونپخ، تماس بگیرید.

تلفن ها: ۰۸۹/۳۶۲۷۰۴ ۰۱۷۱/۶۴۶۵۶۴۰

نشانی: P.F. 44015 80751, München



بنابراین آن ها که پرسشگرند هم گاهی لذت هایی نصیبشان می شود که جنس آن متفاوت است.

طالبی نژاد - ولی شنیده ایم که برخی هنرمندان حتی به عمد گاهی خود را در عذاب می افکنند. نمونه اش ونگوگ.

بیضایی - نه من به عمد خودم را در عذاب نمی افکنم. خوشبختانه در این زمینه گروه های کارکشته و دوره دیده ای پیش تر فکرهای لازم را برای ما کرده اند و ما از آن ها سپاسگزاریم - ولی برایم دشوار است که بینم چه ساده بسیاری خودشان را با هر شرایطی تطبیق می دهند، و آن وقت فقط بخش توافق شده ای از واقعیت جای همه آن را می گیرد. و فکر می کنم وقتی جلوی چشم ما هر روز تاریخ به این راحتی تحریف می شود، پس گله ما از گذشتگان برای چیست؟ - این واقعیت های نادیده گرفته شده در گذشته و حال، مبنای بعضی نوشته های من است. یعنی در واقع، این توطئه جمعی برای نادیده انگاشتن واقعیت.

نورایی - توطئه البته طراحی شده و برنامه ریزی شده است. اما گاهی نسبت به واقعیت هایی توجهی می شود. این دو با هم فرق دارند. اکثر آدم ها متوجه واقعیت ها نمی شوند و اینجاست که هنرمند باید وارد گود شود و آن ها را توجه بدهد. حضور هنرمند در این جور وقت هاست که معنی پیدا می کند.

طالبی نژاد - از هر دو شما که وقت گذاشتید که این گفت و گو امکان پذیر شود، به ویژه از آقای بیضایی که درگیر اجرای نمایششان هستند سپاسگزارم.

خوانندگان گرامی ما آگاهند که به خاطر محدودیت صفحات و بر اساس روال مجله ما، معمولاً حجم هر مطلب از ۴ - ۵ صفحه تجاوز نمی کند. اما این بار به طور استثنائاً سهم بیشتری به سینمای داخل ایران دادیم. همچنین مطالبی هم از شماره قبل مانده بود که باید در این شماره جاییشان می دادیم، بدین خاطر از همکاران گرامیمان - عباس سماکار (نقد فیلم لیل) مسعود معمارنژاد (بررسی آثار و زندگی کوروساوا) و مسعود مدنی (مصاحبه با مهرداد صمدی) که نتوانستیم مطالبشان را چاپ کنیم، پوزش می خواهیم.



پروانه بگاه

بانوی اردیبهشت

روایتی عوام فریبانه از زن در جمهوری اسلامی

فیلم "بانوی اردیبهشت" ساخته رخشان بنی اعتماد در نهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران در واشنگتن دی سی که از ۲۶ تا ۲۸ ژوئن ۱۹۹۸ برگزار شد، به نمایش درآمد. این نوشتار برداشتی است سیاسی- اجتماعی از این فیلم که بی مناسبت با مراسم نهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران نیست.

رخشان بنی اعتماد فارغ التحصیل رشته کارگردانی سینما از دانشکده هنرهای دراماتیک در سال ۱۳۵۸ است. او در دورانی به فیلم سازی روی آورده که اوج برویای جمهوری اسلامی ست. از این رو، حضور در این میدان برای او، آن هم به عنوان یک زن طبعاً برایش بسیار دشوار بوده است. اما، توانایی بنی اعتماد در عرصه ی فیلمسازی می توانسته است امتیازی برایش به حساب بیاید که تا اندازه ای جای خود را باز کند. ولی جمهوری اسلامی در وهله نخست، اصولاً به توانایی فیلمسازان در زمینه ی فیلم کاری ندارد، بلکه آن ها را مطابق نیازهای اسلامی و حکومتی خود می سنجد، تا چنان که آدم های سازگاری باشند، به تناسب دور و نزدیکی شان به منابع قدرت و سرانجام برحسب توانایی ها و میزان سودمندی شان برای جمهوری اسلامی بتوانند از امتیازها برخوردار شوند. در غیر این صورت، یک فیلمساز هرچقدر هم توانا باشد، در صف همه ی کسانی قرار خواهد گرفت که همواره برای تصویب فیلمنامه خود با وزارت ارشاد مشکل دارند و یا مرتب فیلم هایشان توقیف می شود.

اما رخشان بنی اعتماد تا به حال کمتر مورد این "بی مهری ها" قرار گرفته و تا آن جا پیش رفته است که اعتماد حداقل جناحی از حکومت گران جمهوری اسلامی را به خود جلب کند.

رخشان بنی اعتماد فیلم هایش را از حوزه زندگی حاشیه نشینان شهری، به مسائل زنان آورد تا در این بخش حساس، توانایی خود را به نمایش بگذارد. اما او چگونه زنی را در فیلم هایش تصویر می کند و چگونه جامعه ای را نمایش می دهد و چه فضایی را آرزو دارد؟ آیا زن تصویر شده ی او فرق اساسی با زن ایده آل جمهوری اسلامی که در قانون اساسی به عنوان مادر، خواهر و همسر مطرح است دارد؟ آیا مشکلات زنان، ریشه و علت های اساسی این مشکلات، و راه رهایی از آن ها به درستی و مطابق واقعیت در فیلم های او بررسی می شود؟ هستند کسانی که زمانی ادعای مبارزه با جمهوری اسلامی را کرده و یا حداقل خود را مایل به چنین حرکتی نشان داده اند، اما اکنون طرفدار استحاله رژیم اند و به خصوص از دوم خرداد به این سو آبخور لازم را برای حرکت خود یافته اند و چه بسی از آنان که نامه فدایت شوم و حمایت های آشکار و پنهان خود، قربان صدقه رئیس جمهور جدید هم رفته اند. در چنین فضایی، به سادگی می توان پی برد که چرا موضوع "زن" در فیلم های بنی اعتماد، دارای آن مشخصاتی نیست که تصویر مخدوش و ناقص از زن دلخواه جمهوری اسلامی را در هم ریزد.

من قصد ندارم با این کلیات، در باره ی رخشان بنی اعتماد قضاوت کنم، بلکه، مشخصاً به بررسی آخرین فیلم او "بانوی اردیبهشت" که جایزه ویژه ی هیئت داوران در بخش مسابقه بین المللی جشنواره فیلم فجر را به خود اختصاص داده است و در جریان برگزاری کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران به نمایش درآمد، می پردازم تا روشن شود که واقعاً به چه دلیل این جایزه به این فیلم تعلق گرفته است.

این فیلم داستان زنی فیلمساز و موفق در کار خود است که با پسرش (جوانی ۱۸-۱۹ ساله)، تنها زندگی می کند. شوهرش به خارج از ایران رفته و از او طلاق گرفته و او سرپرست پسرش می باشد. (اتفاقاً موضوع از همین اولین نشانه ها آغاز می شود و به خارج رفته گان و یا به خارج گریخته گان که، بنا بر بیانیه ی گروهی از ۲۱۱ نفر از هنرمندان سینمای جمهوری اسلامی جرو "غرب زدگانی هستند که می خواهند پرچم برافراشته جمهوری اسلامی را که اکنون در دستان رهبر فرزانه و معظم انقلاب اسلامی ایران که مقابله با این شیخون فرهنگی را در صدر حرکت های عاجل و ضروری انقلاب اسلامی دانسته ...") *

و خانم بنی اعتماد هم یکی از امضاء کنندگان آن است، به عنوان آدم هایی مطرح می شوند که با بی مسئولیتی، حتی زن و بچه خود را رها کرده اند و رفته اند).

فروغ، به عنوان زنی فیلمساز، از سوی فردی به نام "رهبر" که رئیس یکی از مؤسسات دولتی است سفارش گرفته که از مادران نمونه فیلم مستند تهیه کند و ضمن گفتگو با آن ها به بررسی وضعیت شان پردازد، تا یکی از آن ها به عنوان مادر نمونه انتخاب شود. البته فروغ

در این میان فقط وظیفه دارد که فیلم را تهیه کند و انتخاب و رأی نهایی برای برگزیدن مادرنمونه، در آخر کار توسط آقای " رهبر " به انجام می رسد. در جریان این فیلم سازی، ضمن برخورد فروغ با مادران مختلف که هر کدام دارای مشکلی هستند و با از خودگذشتگی و فداکاری و تحمل دشواری های مختلف زندگی خود و فرزندانشان را پیش برده اند، زندگی خود وی هم بررسی، و روشن می شود که او عاشق " رهبر " است. اما پسرش که اکنون مرد بزرگی شده است به علت نه چندان آشکاری مخالف عشق مادر خود به این مرد است. فروغ ضمن بررسی مشکلات زندگی مادران مختلف در فیلمش، روز به روز بیشتر به این همانی مشکلات خود با آن ها پی می برد، و سرانجام، سرخورده از این عشق، و متأثر از مشکلات همگانی مادران، از تهیه فیلم و کمک به انتخاب مادرنمونه دست می کشد و از عشق خود هم که سرانجام رویتی عارفانه به خود گرفته است با پیام تسلیم به رهبر و بی هیچ مبارزه ای، تصویری از مظلومیت زن ایرانی را نشان می دهد که در چنگال مشکلاتی که گویا خودبه خود وجود دارند اسیر است.

نکته اساسی در این فیلم آن ست که:

اول این که، مشکلات زنان در ایران، که در این فیلم همه آن ها مادر هستند، مشکلاتی ست که ریشه اجتماعی آن ها معلوم نیست و جزو آن دسته از سختی های زندگی به شمار می آیند که کمتر مربوط به نوع حکومت و قوانین موجود، بلکه اصولاً ناشی از نوعی فرهنگ عقب مانده و تسلط مردسالاری ست و ارتباطی هم به مذهب، و رژیم جمهوری اسلامی ندارد و گویا در هر رژیم دیگری هم که در ایران باشد این مشکلات وجود خواهند داشت.

دیگر آن که، زنان، اگر مثل فروغ (شخصیت اول فیلم) توانایی داشته باشند، می توانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند، شغل خوب داشته باشند، ماشین آخرین مدل زیر پایشان باشد، از امکانات رفاهی و خانه و زندگی شیک و راحت برخوردار باشند، با دستگاه های سرکوب و سانسور (در اینجا به عنوان هنرمند) درگیر نباشند، و مشکلاتشان عمدتاً در محدوده ی درگیری (عمدتاً) عاطفی با مسائل فرهنگی جامعه دور بزنند.

هدف اساسی فیلم در درجه اول این است که، در این ذهنیت عمومی که در جمهوری اسلامی نمی شود راجع به حقوق زنان و وضعیت مشقت بار آنان سخن گفت خدشه وارد آورد، و علت مشکلات فردی و اجتماعی زنان را بیش از هر چیز، عقب ماندگی فرهنگی خود مردم جلوه دهد و نقش قوانین و روح ارتجاعی حاکمیت اسلامی را تا آنجا که می شود به حداقل برساند. این فیلم، هم چنین برای این اجازه و امکانات ساخته شدن گرفته است که با نمایش آن در جشنواره های جهانی و در انجمن های مخالفین خارج کشوری، به طور غیرمستقیم،

به همگان و به ویژه به زنان کارآمد مخالف رژیم بفهماند که، "ایران جمهوری اسلامی" جای چندان بدی هم نیست، و اگر آدم توانایی هایی داشته باشد، و کاری به کار رژیم نداشته باشد و چشمش را به روی جنایات روزمره ببندد و با توانایی هایش توجیه گر رژیم باشد، می تواند برود آن جا با حقوق خوب کار کند، از مشکلات تبعید راحت شود و یک زندگی شیک و راحت که سگش به این زندگی پردردسر تبعید می ارزد راه بیندازد و جمهوری اسلامی هم به هیچ وجه مشکلی برای به دست آوردن شغل و مقام برایش ایجاد نکند.

زنانی که در فیلم قصه زندگی شان مطرح می شود، فقط مادران پسران هستند و فیلم از همان ابتدا، به شکلی غیرمستقیم به تصویری که جمهوری اسلامی از زن دارد، یعنی، " مادر بودن" و آن هم " مادر مردان که ستون اصلی جامعه اند بودن" ارج می گذارد و فقط چنین کسانی را به عنوان "مادران نمونه" و در واقع "زن نمونه" (چرا که اسم فیلم " بانوی اردیبهشت" است، نه "مادر اردیبهشت") در نظر می گیرد. و این مادران عبارتند از: مادر یک شهید که ناراحت است که چرا به حق و حقوق او به عنوان مادر پسر می رسد که در راه سرافرازی جمهوری اسلامی به شهادت نائل آمده رسیدگی نمی شود (یک انتقاد ساده از وضعیت بعد از جنگ، البته بدون کوچکترین اشاره به بلای جنگ خانمانسوزی که میلیون ها انسان را قربانی ساخت)، مادر یک معلول جنگی که باز از دست رفتن حق و حقوق فرزندش شکایت دارد، مادر یک پسر جوان زندانی، که پسر خود را لو داده تا او را از آلودگی بیشتر به مواد مخدر و خریدوفروش آن باز دارد (یک راه حل نمونه برای "حل" بلاهای اجتماعی، و بدون اشاره به علت آلودگی ها)، مادر یک زندانی که در زندان ساک لباس های پسرش را به او پس می دهند (در حد یک اشاره و خبر کوتاه، مثل آن چه که خود جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده است، به نشانه دلسوزی برای مادر، و نه اشاره به بی گناهی زندانی اعدام شده)، و... دست آخر خود فروغ که مادر یک پسر جوان است که مخالف رسیدن مادر به عشق خود با مردی غیر از پدر خود است. غیر از این، از مجموعه ی مشکلاتی که زنان کشور ما در جمهوری اسلامی دارند حرفی در میان نیست، و از مجموعه ی فجایی که قانوناً به انجام می رسد (مثل سنگسار و حدهای شرعی دیگر، چندهمسری، یا فجایی که به شکل های بد رفتاری ها، شکنجه ها و قتل های ناموسی اتفاق می افتد و مسائل دیگر. ما در هیچ جا از فیلم با چهره واقعی شهر تهران روبرو نمی شویم. همه خیابان ها تمیز و مرتب است. محله های شهر دارای ساختمان های مدرن و شیک است. همه جا پر از درختکاری و پارک های مدرنی ست که زنان می توانند با خیال آسوده و بدون مزاحمت حزب اله و گشت های کمیت در آن ها به قدم زدن پردازند. خانه ها به آخرین وسائل رفاه و بهداشت و ایمنی مجهزند و هر جا قدم

بگذارید با نمونه ای از کشوری آباد و مرفه مواجه می شوید. در ایران این فیلم، خبری از بقیوله ها و حلبی آبادها و زباله دانی هایی که در آن ها مردم مثل موروملخ در بیماری و کسافت می لولند نیست. بلکه در ایران این فیلم، مردم در خانه ها و محله های مدرن زندگی می کنند و هر موزیکی را بخواهند، از جمله موسیقی پاورتی را می توانند بشنوند، و جا به جا، جوانان به پارتی می روند و برای خالی نبودن عریضه، پاسداران مزاحم می شوند و جوانان را به کمیته می برند، اما بدون آن که حتی یک تلنگر به آن ها بزنند، فقط با ضمانت خانواده و پارتی بازی و رشوه آزاد می شوند، و یا گاهی هم جوانان از تور گشت شایه ی کمیته ها می گیرند و حتی پاسدارانی را هم که به تعقیب شان پرداخته اند کک می زند و آب هم از آب تکان نمی خورد!!!

یکی دیگر از چاشنی های پرده پوشانه فیلم ناکامی عشقی فروغ شخصیت اول فیلم است. اما این ناکامی ظاهری در عشق هیچ توجیه منطقی ندارد، بلکه، فقط از آن رو در فیلم گنجانده شده که بیم یک عشق به فرجام نرسیده، از نظر احساسی بر بیننده غلبه کند و کلیت ماجرای غیرواقعی و بررسی مشکلات زنان را بیوشاند. در واقع، هیچ یک از مشکلات مادرانی که در فیلم حضور دارند و ناراحتی شان می تواند ناشی از وجود نارسایی های حکومتی جلوه کند، نمی بایست به فاجعه منجر می شد. بلکه، مخالفت پسر فروغ، هرچقدر هم غیرواقعی و آهکی، می بایست تنها علتی باشد که نوعی تش دراماتیک و نوعی بیم نرسیدن به عشق جلوه کند و موضوع طوری وارونه شود که محرومیت زنان، متأثر از این نمونه، امری ناشی از تعصب ناموسی مردان جلوه کند تا سیاه کاری رژیم آدمخوار جمهوری اسلامی.

البته تصویری که از آقای " رهبر " در فیلم داده می شود نیز خیلی عجیب و غریب است. او مردی ست که ضمن آن که حضورش در فیلم سلطه دارد، ولی چهره اش هرگز به نمایش در نمی آید و فیلمساز از او اسطوره ای می سازد که با تصویر یک رهبر در جمهوری اسلامی بی ارتباط نباشد. آقای رهبر، کسی ست که فروغ عاشق اوست. او که موجودی نامرئی ست، فارغ از درگیری های این "دنیای دون"، به مثابه تصویری فراطبقاتی از یک دولت مرد، در ماورای زندگی به سر می برد و فقط در شرایط سخت، به شکل صدایی مردانه، بر فروغ ظاهر می شود و او را از سرگردانی نجات می بخشد. فروغ واقعاً چرا سرگردان است و چرا این عشق آشکار را با این شکل باسسه ای پنهان می کند؟ همه اطرافیان او، یعنی پسرش، تنها دوستش، و حتی منشی دفترش از این موضوع خبر دارند. پس چرا آن را پنهان می کند و چرا در مقابل این عشق، به شکلی عارفانه دست به مقاومت می زند؟ و این در حالی ست که ازدواج دوم امری پذیرفته شده است.

رخشان بنی اعتماد، با این کار، می کوشد مطابق تمایلاتی که دارد و با خوش خیالی در باره سرانجام آدم های مثل محمد خاتمی "به آشتی

ملی" دامن بزند. او درد مادری که رسیدگی به فرزند معلولش را طلب می کند، درد مادری که فرزند شهید خود را زنده می خواهد، درد مادری که فرزند زندانی دارد اما قلبش مالمال از اندوه است، و درد مردمی که تحت تعقیب این حکومت ناحق قرار دارند را تغییر چهره می دهد، و با ارائه نوعی دلسوزی ابتدایی، به جای هرگونه مبارزه، همه را به سکوت، آشتی و سازگاری با حکومت آدمخواران دعوت می کند. و این موضوعی نیست که دیگران در برابر آن سکوت کنند. اکنون بعد از گذشت یک سال و اندی از ریاست جمهوری خاتمی و برقراری همچنانی فجایع در جمهوری اسلامی، دیگر گند این سیاست درآمده و همه را به اعتراض نسبت به خود واداشته است. و از همین رو ست که برده پوشی های کسی مثل بنی اعتماد مورد اعتراض بسیار بوده و او را ناچار ساخته است که در این فیلم حتی به توجیه گفته های خود در فیلم های قبلی اش بپردازد. بنی اعتماد در این فیلم، می کوشد به انتقادهایی که به توجیه او از "صیغه اسلامی" در یکی از فیلم هایش شده پاسخ دهد و همچنان همه را به سازش با قوانین جمهوری اسلامی فراخواند و با فرصت طلبی، از زبان یک دختر کوچک که طبعاً نمی تواند از صیغه و مسائل مربوط به ازدواج سردرآورد، صیغه را "در صورتی که با عشق توأم باشد" توجیه کند و بر جنبه ارتجاعی "چند زنی در اسلام" سرپوش بگذارد.

در پایان این گفتار لازم است به سیاست جنیش زنان اشاره کنم و بگویم که پیوند جنیش زنان در داخل و خارج کشور امر ضروری و پسندیده ای ست، و شرکت نمایندگانی از داخل ایران، در کنفرانس های خارج کشور طبعاً نتایج کار ما را پربرتر خواهد کرد. ولی آیا باید صرفاً به این خاطر که جمهوری اسلامی اجازه شرکت زنان را در کنفرانس ها بدهد، ما این امکان را برای رژیم جمهوری اسلامی فراهم آوریم که سیاست های ارتجاعی و زن ستیزانه خود را به پیش ببرد؟ آیا شایسته نیست که "بنیاد پژوهش های زنان ایران" در دعوتی که از زنان برای شرکت در کنفرانس های سالانه خود به عمل می آورد هشجاری سیاسی بیشتری نشان دهد؟

* - بیانیه ۲۱۱ تن از هنرمندان سینمای جمهوری اسلامی ایران منتشره در هفته نامه سینما، اردیبهشت ۱۳۷۶



دریچه ی سینمای ایران هم چنان بسته مانده است

در باره آیین نامه ی جدید سینمای جمهوری اسلامی نشریه کار با من گفتگویی داشت که این مصاحبه روی نوار ضبط شد بعد از پیاده شدن برای مرور نهایی برای من ارسال گردید _ اما فرصت بازبینی بسیار محدود بود و برخی از نارسایی ها از چشمم دور ماند (گناه این سهل انگاری به گردن خودم است) این گفتگو در کار شماره ۱۸۶ چاپ شد از آن جهت که در سینمای آزاد نیز می بایستی مواضعمان را در برابر آیین نامه اعلام کنیم، بهتر دیدیم به جای نگاشتن مطلب جداگانه، مصاحبه با کار را بعد از دست کاری بخش های نارسا نقل کنیم. برخی از اطلاعاتی که بعد از انجام مصاحبه به آن دسترسی پیدا کردیم در زیرنویس خواهیم آورد. ب. ن.

کار: فضای غالب در جامعه روشنفکری و مردم به تغییرات فرهنگی یک سال اخیر به دیده مثبت می نگرد. آیا در عرصه سینما هم همین نگرش عمل می کند؟

: اخیراً آیین نامه امور سینمایی از سوی وزارت ارشاد تعیین و انتشار یافته است. مواد آیین نامه جدید وزارت ارشاد در مطبوعات داخلی انتشار نیافت. البته راجع به آیین نامه اظهارنظرهایی صورت گرفته است و مجله فیلم آن را منفی ارزیابی کرد. اما بندهای آیین نامه را نقل نکردند برای این که اگر نقل می کردند خود به خود با ادعایشان در مورد تغییرات و تحولات در سینمای ایران در تضاد می افتاد. اول آقای " داد " آمد و گفت می خواهد سینما بسازد. آیا واقعاً مشکل سینمای ایران فقط کمبود سالن است؟ اگر این مشکل را جدی بدانیم آن ها در این عرصه چه کرده اند؟ هیچی. سالن های سینما در سراسر کشور همان وضعیت سابق را دارند. سالن سینمای آزادی را که دو سال پیش در قلب شهر تهران آتش گرفت به همان وضع سابق باقی مانده است. در این مدت حتی یک آجر روی آجر دیگری گذاشته نشده است. دوم گفتند می خواهند در ساختار سینمای ایران تغییر بنیادی ایجاد کنند. این تغییر ادعایی بنیادی با آیین نامه شان ناهماهنگ است. این آیین نامه ای که اکنون صادر کرده اند هیچ تفاوتی با وضعیت سابق ندارد در بعضی زمینه ها حتی پس رفته است. من فکر می کنم شخص رئیس جمهور از این آیین نامه مطلع است. ببینیم " نگین " وزارتخانه ها چه آیین نامه ای صادر کرده است. مثلاً در آیین نامه آورده اند " کمک به نفوذ فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی بیگانگان که مغایر با سیاست " نه شرقی، نه غربی " جمهوری اسلامی باشد، ممنوع است ". فیلمنامه نویس باید این سیاست مبهم " نه شرقی، نه غربی " را چگونه رعایت کند و در ضمن این چه تفاوتی با گذشته دارد یا این که در ماده دیگر : اهانت مستقیم یا غیرمستقیم به پیامبر الهی، ائمه معصومین علیه السلام، مقام رهبری (ولی فقیه) یا شورای رهبری و مجتهدان جامع الشرایط، ممنوع شده است. اهانت غیرمستقیم چیست؟ شما هر چیزی را می توانید بگویید که این اهانت به این هاست. قشر

کار: پس از به روی کار آمدن مهاجرانی در وزارت ارشاد و انتصاب سیف اله داد به سمت معاونت امور سینمایی در این وزارتخانه چه تحولاتی صورت گرفته است؟

بصیر نصیبی: اتفاقاً از زمانی که خاتمی کابینه اش را معرفی کرد به دو وزارتخانه خیلی اتکاء کرد، یکی وزارت ارشاد و دیگری وزارت امور خارجه. بررسی کار وزارت امور خارجه را من به اهل سیاست واگذار می کنم. اما در مورد مسائل مربوط به سینما اگر جملات زیبا و حرف های قشنگی را که می زند مینا قرار ندهیم و عملکرد آن ها مبنای قضاوت باشد، به نتایج دیگری می رسم. در ضمن از طریق تحولات ادعا شده در این وزارتخانه می توان کارنامه خاتمی را راجع به مسائل دیگر نیز بررسی کرد. وقتی وزارتخانه هایی که در اختیار وی هست چنین کارنامه ای دارند وای به حال وزارتخانه هایی که خاتمی اعتقاد دارد در دست جناح دیگر است.

کار: مگر کارنامه امور سینمایی در این وزارتخانه چه بوده است؟

: بگذارید از این نقطه شروع بکنیم که چه کسی را مشول امور سینما در ایران کرده اند. سیف اله داد. سابقه سینمایی سیف اله داد چیست؟ سیف اله داد در کار فیلمسازی آدم خلاق نبوده است. فیلمی هم اگر ساخته فیلم های تبلیغاتی برای رژیم بوده است، که آخرین آن فیلم تبلیغاتی برای ستاد انتخاباتی خاتمی بوده است. سیف اله داد در خانه سینما فعالیت داشت. خانه سینما تشکیلاتی است مانند سندیکای فیلمسازان در رژیم گذشته. این نهاد در ارتباط مستقیم با دولت جمهوری اسلامی است. و در چند سال اخیر در وزارت ارشاد ضرغامی مشول امور سینمایی آن بود. سیف اله داد در خانه سینما هیچ حرکتی در مقابل سیاست های ضرغامی نداشت و وقتی هم که پست جدیدش را تحویل گرفت در اولین اقدام خود جلسه ای ترتیب داد و لوحه سیاس به رفسنجانی اهدا کرد. در حقیقت هیچ کس بیرون از بافت رژیم وارد وزارت ارشاد نشد. اما به هر حال از زمانی که " داد " بر سر کار آمد یک سری امیدها در کسانی به وجود آمد حتی از خانواده سینما نیز کسانی امید بستند و از " داد " حمایت کردند.

مجتهد و جامع شرایط در ایران هر روز فرق می کند یک روز منتظری و آذری قمی اند، روز دیگر افراد دیگر. فیلمنامه نویس بیچاره چگونه باید فیلمنامه ای بنویسد که غیرمستقیم به این آدم ها توهین نکند. و اساساً چه سرمایه گذاری حاضر است در این وانفسا برای تهیه فیلم سرمایه گذاری بکند. در آیین نامه قبلی آمده بودند حد و مرزی تعیین کرده بودند. مثلاً گفته بودند: حجاب زن چگونه باید باشد. چون آن موارد خیلی برخوردار بود در این آیین نامه این موارد حذف شده اند. اما آن وقت وضع تهیه کننده روشن تر بود، چون آیین نامه جدید می گوید: هیئت نظارت موظف است ضوابط نحوه حضور زن را به طوری که با کرامت انسانی زن مغایرت نداشته باشد و با توجه به ضوابط شرعی در کلیه فیلم ها اعم از ایرانی و خارجی تعیین و در اختیار سازندگان داخلی و واردکنندگان فیلم خارجی قرار بدهد. در این میان کرامت زن را چه کسی تعیین می کند؟ در سابق تهیه کننده ضوابطی داشت و با ضوابط خود را تطبیق می داد. اما الان اگر فیلمی ساخت و ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان بودجه برای تهیه فیلم خرج کرد و بعد از آن آمدند و گفتند این فیلم شما به کرامت انسانی زن توهین کرده است، هماهنگ با کرامت زن نیست، چه کسی به فریادهای تهیه کنندگان توجه می کند؟ این بند های مورد اشاره را هر کسی به هرگونه که میل داشت می تواند تفسیر و تعبیر کند. آقای داد می رود و آقای بیداد می آید و یک جور دیگری تفسیر می کند. وقتی که سانسور باشد وقتی وزارت ارشاد باشد وقتی برای مردم قیم تعیین می کنند وضع همین است که هست. اصولاً ما به همین خاطر هم می گوئیم که سانسور یعنی چه؟ وزارت ارشاد چرا؟ اگر خواست ها را محدود کردیم ضوابط مطرح می شوند و آخرالامر چنین فرمان هایی صادر می شود. موارد دیگری که در این آیین نامه حتماً باید اشاره کرد چنین اند مثلاً نوشته اند: بیان حقایق تاریخی و جغرافیایی به نحوی که موجب گمراهی... شود، ممنوع است. خب وقتی که وزارتخانه "نگین" بیان حقایق را ممنوع می کند دیگر تکلیف روشن است. این که چطور بیان حقایق سبب گمراهی می شود را کسی نمی داند. وقتی از جانب وزارت ارشاد که آقای رئیس جمهور هم حتماً دخالت داشته اند و پس از ماه ها مشورت با یکدیگر چنین آیین نامه هایی صادر می شود چه امیدی به تغییر بنیادی می توان داشت. البته در این موارد آن کسانی که از این ها حمایت می کنند باید پاسخگو باشند. من که از اول گفتم حکومت دینی نمی تواند با واپسگرایی وداع کند. مورد دیگر: بیان و یا عنوان هر گونه مطلبی که مغایر منافع و مصالح کشور بوده و مورد سوء استفاده بیگانگان قرار گیرد، ممنوع است. شما خودتان را به جای فیلمنامه نویس بگذارید. با این مشکلات چه خواهید کرد؟ هدف اصلی آن ها این است که تهیه کنندگان مستقل که بسیار انلک هستند به تدریج دلسرد شوند و از کارشان کناره گیرند و دولت

خودش مستقیماً امور سینما را بیش از پیش به عهده بگیرد. در مورد پروانه نمایش فیلم، آیین نامه می گوید: پروانه نمایش فیلم برای همه کشور معتبر است به استثنای نقاطی که در پروانه نمایش باید. یعنی این که فیلمی در تهران به نمایش گذاشته می شود ولی مثلاً همین فیلم در زاهدان ممنوع می شود. بر طبق اساسنامه خودشان از این پس ما در ایران شاهد یک سانسور محلی (منطقه ای) نیز خواهیم بود. می گویند اگر فیلمی از نظر تکنیکی نازل باشد می شود آن را توقیف کرد. چه کسی و در کجای دنیا فیلمی را به خاطر تکنیک نازلش توقیف می کند؟ می گویند: صدای ناهنجار فیلم ها سبب توقیف آن می شود. صدای ناهنجار چیست؟ صدای ناهنجار چیست؟ این ضوابط از چه مغزی تراوش کرده است؟ با این آیین نامه ها آقایان خاتمی و مهاجرانی می خواهند سینمای ایران را نجات دهند؟

کار: عکس العمل خانواده سینما در ایران در برابر این آیین نامه چه بوده؟

: تا کنون سکوت کرده اند. چیزی نمی گویند. اما ما که در اپوزیسیون هستیم نمی توانیم خودمان را با شرایط داخل تطبیق دهیم ما بایستی بالاترین حد ممکن در دنیای امروز را طلب کنیم. ما سانسور و اداره سانسور را اساساً قبول نداریم. فیلمساز داخل ایران می خواهد از میان این مجراها راهی پیدا کند. ولی وضعیت چنان بسته است که یکی از فیلمسازان به نام ایران که از مخالفین نیز هست، در یک گفتگو با من گفت: رژیم قبلاً آن چنان عرصه را بر ما تنگ کرده بود که اگر فقط کمی محترم تر با ما رفتار کنند نیز می توانند رضایت ما را جلب کنند. آنقدر فشار استبداد زیاد است، آنقدر دریاچه ها را بسته اند که هر حداقلی در ایران جلب رضایت می کند. اما ما در خارج نباید به این سادگی راضی شویم. ما می گوئیم به چه دلیلی نظارت. شما می گوئید مردم حماسه آفریدند. ۲۰ میلیون نفر بدون هیچ حزب و سازمان سیاسی تشخیص دادند چه می خواهند این آدم ها دیگر وزارت ارشاد نمی خواهند. باید به اقدامات وزارت ارشاد در امور دیگر مربوط به سینما نیز اشاره کنیم. دولت به جای این که قیمت بلیط سینماها را کنترل کند قیمت ها را افزایش داده است. صاحبان سینما اعتراض کرده اند و گفتند مردم توانایی این را ندارند و شما با افزایش قیمت بلیط ها وضع ما را بدتر می کنید. مدیران سینما می گویند: دولت به زور این را به ما تحمیل کرد. دولت به جای این که در تعدیل قیمت ها بکوشد، خود عامل گرانی است! آنان می گویند ما می خواهیم تغییر شغل بدهیم و دولت و همین آقای داد به آن ها اجازه نمی دهند. حتی در دوره فاشیسم گوبلز مانع تغییر شغل سینماداران نبود. در مورد خروج فیلم از کشور در آیین نامه چنین آمده است: هر فیلمی که بخواهد به هر شکل و به هر منظوری فروش، اجاره، فستیوال، علاوه بر پروانه نمایش که برای داخل صادر می شود برای خارج نیز پروانه ای

جدآگاهانه بگیرد. خروج فیلم از مملکت بر همان روال سابق و در ید قدرت دولت است. حرفی که ما می‌زنیم و از آن برداشت غلط می‌کنند. من نمی‌گویم که فیلم‌ها نباید به خارج کشور بیایند. من می‌گویم هر فیلمساز و تهیه‌کننده فیلم باید مستقلاً و آزادانه اجازه داشته باشد فیلمش را به خارج بفرستد. وقتی قرار شد فیلم‌ها پروانه مخصوص برای خروج داشته باشند وضعی پیش می‌آید که ما در سال‌های اخیر شاهدش بودیم. فیلم‌هایی به خارج می‌آیند که برای رژیم استفاده تبلیغاتی داشته باشند. ما از حق فیلمسازان و تهیه‌کنندگانی دفاع می‌کنیم که فیلمشان به دلایل مختلفی اجازه خروج نمی‌گیرند.

کار: واقعیت این است که در عرصه کتاب بسیاری از کتاب‌هایی که سابقاً اجازه چاپ نداشتند در سال اخیر منتشر شده‌اند و در عرصه نشریات نیز ایران سال‌ها پربراری را پشت سر گذاشت. ولی چرا در مورد فیلم محدودیت‌ها هم چنان باقی مانده‌اند؟

در موارد دیگر شایسته است دیگران کارنامه دولت خاتمی را بررسی کنند اما واقعیت این است که برد تبلیغاتی سینما بُعدی فراتر از عرصه‌های دیگر است. همه حکومت‌ها بر این مسئله واقفند. برای گویز خروج کتاب مهم تر بود یا فیلم؟ مسئله فیلم در نازیم مهم‌ترین مسئله فرهنگی بود و مسائل ساختن فیلم و خروج آن مشابهت عجیبی با مقررات جمهوری اسلامی دارد. قدرت دولت برای کنترل کتاب با فیلم قابل مقایسه نیست. ببینید، اگر یک کتاب را در ایران چاپ نکنند به راحتی می‌توان آن را در خارج از کشور به چاپ رساند. ولی فیلم متوقف مانده در ایران را نمی‌شود به این سادگی در خارج از کشور تهیه کرد. قوانین سرمایه در مورد فیلم نقش اساسی ایفا می‌کند کما این که بهرام بیضایی سعی کرد فیلمی در خارج بسازد ولی در نهایت نتوانست و به ایران بازگشت.

کار: پس از اهدای جایزه نخل طلایی در فستیوال کن به عباس کیهارستمی به خاطر فیلم "طعم گیلاس" بحث و جدل‌های زیادی بر سر این موضوع در گرفت. الان که یک سال از این رویداد گذشته و کمی خونمردتر می‌توان با این قضیه برخورد کرد، ارزیابی شما از برخوردها و تفاوت‌نظرها با موضع شما در این باره چیست؟

مسئله حضور فیلم طعم گیلاس در کن ابتدا شک برانگیز بود. من وقتی به دخالت و کوشش آقای ولایتی و همتای فرانسوی‌اش برای حضور این فیلم توجه کردم و بعد دیدم که چگونه جشنواره کن تمام ضوابط و مقرراتش را زیر پا گذاشت تا فیلم را به مسابقه وارد کند، کنجکاویم افزایش یافت. اتفاقاً نشریه شما از معدود نشریاتی بود که به ارتباط نمایش این فیلم در کن و ماجرای میکونوس به درستی اشاره کرد. با این که من در مصاحبه‌هایی که پیرامون این رویداد داشتم و مقالاتی که در همین ارتباط نوشتم، اعتراض به مقامات جمهوری اسلامی و فرانسوی و مسئولین کن به خصوص پی‌یرریسیان مشاور

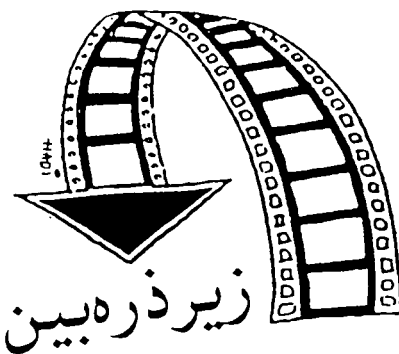
عالی و مخلوع کن، بوده است با نهایت تأسف و ناپاوری کسانی که خودشان را اپوزیسیون رژیم می‌دانستند در مقام جواہرگویی به من برآمدند و من بی آن که این دخالت‌ها را شایسته جواب بدانم هر روز دلایل و مدارک مستند تری را فراهم آوردم. در حقیقت یک جنگ نابرابر در گرفت که یک سمتش من تنها و بی یار بودم با قلمی الکن و امکاناتی محدود، و جهت دیگرش یک گروه خشمگین با امکانات وسیع، خود من هم تصور نمی‌کردم به این سرعت ماجرای قلب در کن ۹۷ در خود رژیم هم برملا شود. اما اخراج پی‌یرریسیان مشاور عالی کن و سهامدار شرکت پخش فیلم "سی. سی. ب. دومیل" (پخش کننده فیلم طعم گیلاس) به دلیل صریح زدوبند با جمهوری اسلامی و بعد مصاحبه غافلگیرکننده مدیرعامل جدید بنیاد فارابی با نشریه "ارزش‌ها" که پی‌یرریسیان را مقلب و مزور نامید، که تلاش داشته است برای فیلم‌های جمهوری اسلامی "نخل طلایی" در کن را جور کند. و به دنبال آن این عنوان درشت در هفته‌نامه سینما و ویدئو - اعتبار و اهمیت نخل طلایی ایران در برابر علامت سؤال بزرگ - با چنین فاکت‌هایی به نظر من دیگر آخرین پرده نمایشنامه نخل طلا در کن نیز بسته شد. البته دلایل فاشگویی‌های مدیرعامل جدید به دلیل این که چرا رژیم به دست خود آبروی کاذبش را از کف داد در اطلاعیه‌هایی که از این پس نیز منتشر می‌کنیم را مطرح خواهیم کرد. اما فقط نمی‌دانم آنان که با توسل به توهین و اقرا می‌خواستند ما را از فاشگویی باز دارند چه حال و روزی دارند؟

کار: آقای نصیبی از این که وقتان را در اختیار ما گذاشتید متشکریم
مصاحبه‌کننده: داراب شکیب

زیرنویس

۱- یکی از اقدامات جدید وزارت ارشاد ممنوع کردن آگهی برای استخدام بازیگر زن در مطبوعات است. و مورد دیگر دستور به استودیوهای فیلمسازی که حق ندارند بازیگرانی که عضو خانه سینما نیستند به کار دعوت کنند.

۲- علاوه بر وزارت ارشاد وزارتخانه‌ها، سازمان‌های دولتی نیز فرامینی صادر می‌کنند که تهیه‌کنندگان موظف به رعایت آن‌ها هستند. برای نمونه به بخشنامه‌ی جدید نیروی انتظامی که نحوه حضور نیروهای انتظامی را در فیلم‌ها مشخص می‌کند توجه‌تان می‌دهیم: لباس افراد تمیز و مرتب باشد، چهره افراد متین همراه با محاسن نه خیلی کوتاه و نه خیلی بلند، موی سر مرتب و اصلاح شده باشد، قد افراد حداقل ۱۶۵ سانتیمتر، برخوردشان با صلابت باشد، اطاق فرماندهی میز اداری تشکیل با حداقل وسائیل ضروری و تصاویر حضرت امام و مقام معظم رهبری روی دیوار بالای سر فرمانده نصب گردد.



فریادهای بی جواب شهزاد

کبری سعیدی بازیگر و شاعره که یک فیلم بلند سینمایی (مریم و مانی) را نیز به عنوان کارگردان در کارنامه هنری خود دارد به دفتر مجله مراجعه کرد و معترض بود چرا سال هاست به او اجازه کار در سینما و یا چاپ کتاب هایش را نداده اند. او اظهار داشت بارها و بارها به مراکز و نهادهای مختلف مربوطه مراجعه و برای ساماندهی به وضعیت زندگیش تقاضای کار در زمینه های حرفه ای سینما نموده است ولی تا کنون به او پاسخ مثبت داده نشده است. اگرچه یک بار خانه ی سینما به او کمک مادی نموده است ولی در حال حاضر "کبری سعیدی" در شرایط بسیار نامناسب و نامطلوب اقتصادی و مالی به سر می برد و از طرف دیگر به دلیل بی اعتنایی مسئولین سینمایی به تقاضاهایش در یک بحران روحی قرار دارد. او می پرسد: "چرا من ۲۰ سال است که بیکارم!!!"

هفته نامه سینما شماره ۳۲۶

هزار رحمت به وزارت ارشاد سابق

مجتهدی: ما نمی توانیم خودمان را فریب دهیم. الان پرفروش ترین سینماهای تهران هم ضرر می دهند. به طور مثال سینمای خودم - تهران (میامی سابق) - را که در میدان امام حسین است شال می زنم که به گفته همه

سینمادارها، یکی از پرفروش ترین سینماهای تهران است. اما حتی این سینما هم ضرر می دهد. جمعیت کشور پس از انقلاب دوبرابر شده اما سینماهای ما از نصف هم کم تر شده است و این سیر نزولی را ادامه می دهیم. یک مسأله دیگر، بسته بودن سینماهاست که پیش از تعطیلات رسمی است. در روزهایی که تلویزیون فیلم جان وین، برت لنکستر و تام و جری نشان می دهد، ما حق نمایش فیلمی را که خود آن ها پروانه نمایش داده اند نداریم. اوایل انقلاب از طرف دادگاه انقلاب آمدند و به بهانه نمایش فیلم های فلان و بهمان، ما را جریمه کردند. جریمه هایی از ما گرفتند که حتی از بیاله فروش ها هم نگرفتند. به هر حال، مثل این که ما همیشه باید ته خط باشیم و هیچ کس به فریاد سینما نرسد. باز خدا پدر ضرغامی را بیامرزد که در مورد برق مصرفی، کمک هایی به سینما کرد. الان برای یک جفت لامپ آپارات باید پانصد هزار تومان بدهیم. آخر سینما چه قدر درآمد دارد که این مخارج را هم باید متحمل شود؟

مجله فیلم شماره ۲۱۸

شوی محاکمه شهردار

و محسن مخملباف

هفته گذشته هنرمندان مختلف، در مطبوعات به موضع گیری صریح و علنی پرداختند و عموماً به دفاع از عملکرد شهردار تهران مشغول شدند. جالب ترین اظهار نظر از سوی فیلمسازی انجام شد که سال هاست سیاست را بلید و نفرت انگیز می نامد و حاضر به هیچ گونه مواجهه با سیاستمداران نبوده است. اما ناگهان عنوان نامه اش تیتر اصلی روزنامه جامعه می شود و اعلام می کند که تا آزادی آقای کرباسچی فیلم نخواهد ساخت! در همه بحران های عالم و غیرعادی شدن های زندگی روزمره، نشانه هایی برای اهل عبرت نهفته است تا بدانند چه طور می شود که کارخانه تولید فیلم یک فیلمساز "مهربان" و

عاری از "خشونت" به منظور تحقق منافع یک جناح سیاسی تعطیل می شود و او که اعلام کرده حاضر نیست از دست هیچ سیاستمداری (هر که می خواهد باشد) جایزه بگیرد، در مقابل وزارت کشور یک سخنرانی کاملاً سیاسی ایراد می کند و پیشاپیش مردم را به روشن کردن چراغ های اتومبیل شان در روز آزادی شهردار دعوت می کند!

مجله مهر شماره ۴۸

رژیم پاک اسلامی،

مسئولین پاک امور سینمایی

شنبه ایم در هفته های گذشته فخرالدین انوار معاونت سینمایی سابق بازداشت شده و همین طور آقایان "خاکبازان" و "بهشتی" که دادگاهی شده اند این اخبار صحت دارند؟ شاه رضایی - تهران

- بله صحت دارد البته گفته می شود "انوار" (معاون سینمایی در سال های گذشته) فعلاً با وثیقه آزاد شده است. بله، آقای "محمد بهشتی" نیز هم اوست که یک دهه سیاستگزار سینمای کشور بوده، آخرین سمتش در مرکز توسعه فضاهای سبز شهرداری بوده و هم اکنون رئیس سازمان میراث فرهنگی کشور و عضو شورای سیاستگذاری سینمای ایران است. از دیگر بازداشت شدگان می توان مسؤل خریدهای خارجی بنیادفاری را نام برد که هم اکنون در بازداشت است، ضمناً آقای حمید خاکبازان - مدیرکل اسبق نظارت ارزشیابی - طی هفته های گذشته مرتب به دادگاه احضار شده، ظاهراً تعدادی از تهیه کنندگان نظارت های وی را غیرقانونی دانسته اند و مدعی اند که این نظارت های سلیقه ای بوده و موردی به افرادی که ایشان با آن ها مشکل پیدا می کرده اعمال می نمود و از این بابت موجب ضرر روزیان کلان با آن ها شده است. آن چه مسلم است در سینمای کشور هم مانند خیلی از مراکز اعمال سلیقه

ارزشیابی - طی هفته های گذشته مرتب به دادگاه احضار شده، ظاهراً تعدادی از تهیه کنندگان نظارت های وی را غیرقانونی دانسته اند و مدعی اند که این نظارت های سلیقه ای بوده و موردی به افرادی که ایشان با آن ها مشکل پیدا می کرده اعمال می نمود و از این بابت موجب ضرروزیان کلان با آن ها شده است. آن چه مسلم است در سینمای کشور هم مانند خیلی از مراکز اعمال سلیقه شخصی و سوءاستفاده های کلان مادی از طریق دادن امتیازات مختلف از جمله وام، یارانه (سوسپید) و مجوز واردات کالاهای صوتی و هم چنین بازاریابی برای سینما، بزرگ نمایی بعضی افراد و پولدار ککردن آن ها در حد میلیون ها دلار صورت گرفته و امید است مسؤلان قضایی گوشه چشمی هم به سینمای کشور نشان دهند چرا که تا غنای سالم ایجاد نشود و مافیای پوشالی از هم پاشیده نشود مدیران هر چه که تلاش نمایند قطعاً راه به جایی نخواهند برد!

هفته نامه "سینما- ویدئو"
شماره ۱۲۸-۲۲/۷/۷۶

روشنفکران اروپایی هم بله!

این نکته را برای برخی از مقام های کشور هم گفته ام که اصلاً بخشی از آن چه باعث شد طی ده سال گذشته، غرب به تدریج در برابر ایران تغییر موضع بدهد و دیالوگ برقرار کند، حاصل تأثیر سینمای ایران در خارج از کشور است. سینمای ایران در میان روشنفکران و سیاستمدارها، در موضع شان نسبت به جمهوری اسلامی ایران شکاف انداخت. روشنفکران با دیدن فیلم های ایرانی، به سیاستمدارهایشان می گفتند کشوری که چنین سینمایی دارد، نمی تواند ویژگی هایی داشته باشد که شما می گوید. آن قدر گفته شد و آن قدر در باره سینمای ایران نوشته شد و در تلویزیون هایشان گفته شد، که با عمیق تر شدن این شکاف،

سیاستمدارها هم قدم به قدم عقب نشینی کردند. البته تلاش های دیپلماتیک وزارت خارجه هم جریان داشت.

سپه الله داد- گفتگو ماهنامه فیلم شماره ۲۲۰

وقتی خواهر رفیقه ملک زاده

(سینماگر) ارضاء می شود

-کدام یک از آثارتان را بیش از بقیه دوست دارید؟

● فیلمنامه "سیاره روح..."، "خب طبیعی است اولین ها همیشه در ذهن می مانند و رسوب می کنند و تا مغز و استخوان آدم پیش می روند. اولین فیلمنامه بلندی که نوشتم "سیاره روح..." بود. هر سال روز تولدم (۲۷ دیماه) یک سری به مغزم فشار می آورم که نوشته و یا کار بهتر - نسبت به دیگر

آثارم- خلق کنم. این شد که "سیاره روح..." در ۲۷ دیماه شکل گرفت. بیش از نوشته های دیگرم برایش زحمت کشیدم.

مطالعه و تحقیق وسیعی انجام دادم. روی خلق شخصیت هایش خیلی دقت کردم. برای رضی سراغ چند جانناز رقتم (البته هر چند روحیات رضی و هدیه ۸۰ درصد مرا تداعی می کنند) برای آرمن، به سراغ شوهرخواهرم که خلبان است رقتم. تلفیقی از گفته های ایشان و ذهنیت من، شد پرسوناژ آرمن. این نوشته تنها نوشته ام هست که امام خمینی (ره) غیر از حضور معنوی در آن، حضور فیزیکی نیز دارند. و کلاً در محوریت هستند، با واکنش های جالبی مواجه شدم، مثلاً یک خبرنگار اسپانیایی تا نگاهش به کتاب من افتاد، چیزهایی زیر لب زمزمه کرد. دستی به شمال مبارک امام که روی جلد "سیاره روح..." است، کشید و به صورتش مالید و با سختی "صلوات" (در حالیکه بغض کرده بود) تلفظ کرد. من نزدیک او ایستاده بودم. او مرا نمی شناخت فقط نیم نگاهی به من انداخت و من برای اینکه اشک هایم را نبیند از او فرار کردم. در دلم گفتم: خدایا یعنی می شه، مام

مث امام خمینی (ره) اونقدر خوب خوب بشیم که بتونیم با اعمالمون روی آدمای اونور کره زمین تأثیر بذاریم." و یا شاهزاده سعدمحمد که قبل از چاپ، "سیاره روح..." را خوانده بود و از من برای دیدار از کشور و پدرش دعوت کرد، به من گفت: "فیلم و فیلمنامه زبان امروز است، شخصیت عظیم امام خمینی (ره) را جذاب و با احترام در این قالب بیان کردید. این برای نسل جوان که امام راحل را ندیده اند و نوعاً با هنر هفتم ارضاء می شوند بسیار تأثیرگذار است. سناریو "سیاره روح..." را من برای مردم کشورم ترجمه می کنم و خلاصه سائل دیگری که در این مقال نمی گنجد.

با تشکر از شما.

هفته نامه سینما- ویدئو ۱۱ مرداد ۷۷

در جامعه مدنی اندیشه های

امام (ره) دو برابر جایزه دارد

مراسم تقدیر از نویسندگان، کارگردانان و تهیه کنندگان سینمای ایران در مردادماه برگزار می شود. "محمدحسن پزشکی" مدیرعامل بنیادفارابی روز چهارشنبه در گفت و گو با خبرنگاری جمهوری اسلامی با بیان این مطلب گفت: بنیادسینمایی فارابی این مراسم را با هدف حمایت از سینمای ایران و ترغیب و تشویق فیلمسازانی که فیلم های با محتوا ساخته اند، برپا می کند. وی افزود: در این مراسم به نویسنده، کارگردان و تهیه کننده فیلم های از نوع "الف" و "ب" که دارای نوآوری موضوعی باشند (عنصری که در افزایش توجه مردم و رشد سینمای کشور بسیار مؤثر است) به ترتیب به میزان ۵ میلیون ریال و ۳ میلیون ریال جوایز نقدی اهدا می شود. به گفته پزشکی در این مراسم همچنین به نویسنده و کارگردان و تهیه کننده فیلم های "الف" و "ب" که در چهارماه اول نمایش در تهران تعداد بیننده آنها از مرز ۴۰۰ هزار نفر بگذرد و یا مشمول تعریف و تبیین حضرت

امام خمینی (ره) از هنر متعهد تشخیص داده شوند، به ترتیب جوایزی به میزان ۱۰ میلیون ریال و ۵ میلیون ریال اهدا می شود. مدیرعامل بنیادفاری تأکید کرد: بر اساس سیاست ها و روش های اجرایی سینمای جمهوری اسلامی ایران فیلم های پربیننده و مشمول تبیین حضرت امام در ردیف فیلم های درجه "الف" قرار دارند. "بزشک" اظهار داشت: بنیادسینمایی فاری، پاداش های کارگردان، تهیه کننده و فیلمنامه نویس این دسته از فیلم ها را دوبرابر خواهد کرد. به گفته وی پاداش های فوق شامل تهیه کنندگان دولتی نخواهد شد.

هفته نامه "عصر هنر" ۱۳۷۷/۵/۳۰

محمود استادمحمد پند می دهد

دل به دریا بزنید

می دانید، می دانید که چه لحظه زیبایی می تواند باشد آن لحظه که پس از چهارده سال کسی بگوید حرف بزن؟ من، هم اینک در چنین لحظاتی قرار گرفته ام. و می دانید که نمی توانم حرف بزنم؟ که حرف زدن برایم مشکل شده است، برای حرف زدن کلمه ندارم، ریتم کلام شکسته است؟! چهارده سال قبل، یکی دوماه پس از رهاشدن در چاه ویلی سفر، دلم برای تأثر و سینمای ایران و هرچه در مورد تأثر و سینما منتشر می شود تنگ شد. اما دیگر دیر شده بود، دل به سفر سیرده بودیم و باید می رفتیم. یونان، اسپانیا، هلند، سوئیس، آمریکا و سرانجام در نه توی یکی از یخچال های کانادا بیتوته کردیم. گویی از این جا به کانادا رفته بودیم که صبح به صبح، هر روز صبح یک گردن بندی یخین، تراشیده شده از یخ های هزاران ساله، به گردن همسرم بیابویم، عشقمان از یخ بود، اشکمان از یخ بود، خطمان نیز بر یخ بود، وقتی شنیدم که در تهران یک هفته نامه سینما منتشر می شود، داغ شدم، نوشتم مجله سینما

را برای ما بفرستید، ولی هم انگار که نامه ام میان راه آب شد و بر زمین فرو رفت و حالا، مجله سینما برای من حکم فرزندی را دارد که در نبود من بزرگ شده است، قد برکشیده و بالیده و چمیده، و امروز در میان سرها، سری افزاشته دارد، ولی من شاهد بزرگ شدنش نبوده ام و حالا در این خلوت و فرصت می خواهم با او حرف بزنم. از بهروز، از اسفند، از ناصر و خلیل و آهو. از همه آن ها که صبور و سنگین و خاموش در هجران صحنه و دورین پیر می شوند. چه دلگراست فراق بازیگر از صحنه و دوربین. آهو می گفت فراق صحنه زخم خنجر پیری را کاری تر کرده است. قدیم تر ها، محمدعلی جمالزاده در سوئیس زندگی می کرد و ما در ایران. از وقتی چشمانم بر نشریات ادبی باز شد حسرتنامه های جمالزاده را می خواندم. هرچه می نوشت حرف اولش درد غربت بود و حرف آخرش حسرت دیدار ایران. تا این که نخستین بار خدایامرز، جلال آل احمد خطاب به او نوشت: "رئیس، دلت برای ایران می تپد؟ بسم اله باشو بیا سر خانه و زندگیت" و بعد از جلال سر طعنست و کنایت به جمالزاده باز شد. و من، بعد در اسارت چنبره غربت بودم که درد جمالزاده را فهمیدم. آن ها که سالیان سال دور از وطن زندگی کرده اند، برای بازگشت، هزارویک دلواپسی و دغدغه دارند که یکی از آن ها برخورد همکاران است. به خصوص از زمانی که آن جلالت مآب در "آدینه" نتر زد: "آن ها که رفته اند نزد ما شأنی ندارند." لغت شأن در برابر انسانیت هرگز بدین پایه از حقارت نرسیده بود، که در این جمله رسیده است.

+++

وقتی داشتم از آمریکا می آمدم، حتی با اسفندیار مفردزاده و کورش افشارپناه که تقریباً همه وقت های فراغتمان را با هم می گذرانیدیم، خداحافظی نکردم. به آهو گفتم

تحمل نگاه پرحسرت اسفند و کورش را در لحظه خداحافظی ندارم. و امروز اینجا، در این فرصت باز هم با هیچ یک از همکارانمان در آن سوی آبها خداحافظی نمی کنم، سلامشان می کنم و با آرزوی تبریک نوروز ۷ به یکایکشان می گویم: همکارانان، برصحنه و پشت صحنه ها جایتان را خالی نگاه داشته اند. شما در فراق صحنه نشسته اید و صحنه در فراق شما، دل به دریا بزنید.

هفته نامه سینما ۲۴ اسفند ۷۶

تقدیم به سینماگران خاتمی چی

تغییر مدیریت فرهنگی کشور، پس از سپرده شدن زمام امور به دولت سیدمحمد خاتمی، در ابتدا فضایی پر از امید را بر سینمای ایران حاکم کرد. زیرا کسانی عهده دار مسئولیت اداره سینمای ایران شدند که خود زمانی به عنوان سینماگر، همراه دیگر همکاران به رویه های نادرست و شیوه های نظارت مسؤلان پیشین معترض بوده اند و برای حذف، تغییر یا تعدیل این شیوه ها تلاش و مبارزه کرده اند. اما این فضای پر امید و دلگرم کننده، مدتی چندان طولانی دوام نیاورد و سیاست های معاونت امور سینمایی در هیچ دوره ای پس از انقلاب تا این حد با صراحت مورد اعتراض عوامل سینما قرار نگرفته و حتی برای اولین بار این اعتراض ها از حد زمزمه خارج شد و به تش و رودرویی آشکار انجامید. این امر شاید در وهله اول ناشی از این باشد که دست اندرکاران سینما، به هیچ وجه، از مسؤلان فعلی - و در واقع دوستان و حتی همکاران قبلی خود - توقع ادامه و حتی تشدید برخی از سیاست های مورد اعتراض قبلی را نداشته اند. مسؤلان فعلی سینمای ایران تعهدی بس مهم تر و سنگین تر از هر مدیر و مسؤل دیگری در جامعه بر شانه دارند، زیرا انتخاب افراد حرفه ای و دردآشنا

از میان سینماگران برای اداره سینما، سال‌ها موقعت آرمانی دست اندرکاران سینما بوده و حال بر هم خوردن این تصور و بی نتیجه ماندن رسیدن به این موقعت آرمانی، ضربه سختی به فضای روانی سینمای ایران و روحیه سینماگران خواهد زد. کیست که نداند هنرمند ناامید و روحیه باخته، فقط بازده منفی دارد. به همین دلیل شاید امسال پیش از هر سال دیگر عوامل سینما دلسرد، ناامید و حتی عصبی ترند و کم تر از هر سال دیگر دست و دلشان به کار می رود. رقم ناچیز تعداد تولیدات امسال دلیل روشنی بر این مدعاست. در نیمه اول امسال فقط تولید هشت فیلم آغاز شده و بقیه فیلم‌های آماده نمایش یا در مرحله فنی، فیلم‌هایی هستند که تولید آن‌ها در سال گذشته انجام شده، و این در حالی است که اواخر تابستان و اوایل پاییز هر سال، ماه‌های رونق تولید است. چند طرح و پروژه دولتی و نیمه دولتی، به اضافه یکی دو فیلم در بخش خصوصی در مرحله پیش تولید هستند که چندان امیدی به شروع فیلمبرداری همه شان نمی رود.

عده ای از سینماگران، بی تعارف، امسال را یکی از بدترین سال‌های تولید توصیف می کنند. درحالی که کاملاً باید برعکس می شد و یک دلیل قوت گرفتن این احساس و فضا، همین سرخوردگی و یکه خوردن از روش و سیاست‌هایی است که قرار و امید به حذف یا حداقل تعدیل آن‌ها می رفت. اگر سینماگران در دوران مشولان فعلی سینما که به حضورشان امید بسیار بسته بوده اند، حرکت و اقدام مثبتی نینند، دیگر نخواهند توانست به هیچ مشول و سیاست‌گذاری امید ببندند و اعتماد کنند. اعتقاد و باور نبود امکان برای بهبود شرایط سینمای ایران و کاهش نظارت‌ها باعث می شود تا به تدریج آدم‌های شاخص خسته شوند و خود را از صحنه کنار بکشند، همان‌طور که چنین

زمنه‌هایی به خصوص در میان تهیه کنندگان، بسیار به گوش می رسد.

ماهنامه فیلم شماره ۲۲۵ رئیس جمهور آزاده، رهبر فقید و

تعریف هنر

سرویس خبر - سیاسی

حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی رئیس جمهوری دیروز سه شنبه در مراسم گشایش نگارستان جماران تصریح کرد: امام خمینی حق بزرگی به گردن هنر و هنرمند دوران ما دارد و امام با شجاعت خود میدانی به روی هنرمند نسل انقلاب و فرزندان امروز ایران بازکرد که آثار آن را در هنر پس از انقلاب مشاهده می کنیم.

رئیس جمهوری که در حسینیه حضرت امام (ره) سخن می گفت تأکید کرد: انقلاب اسلامی در بعد هنر نیز حرف‌های تازه‌ای برای دنیای امروز دارد که با روح ماده گرای دنیا متفاوت است و این‌ها ارزشهایی است که حضرت امام (ره) ایجاد کردند. آقای خاتمی، انقلاب و جمهوری اسلامی را میراث بزرگ امام خمینی (ره) دانست و اظهار داشت: حضرت امام (ره) با انقلاب اسلامی نسلی پدید آورد که از احساس حقارت، وابستگی و سلطه استعمار نجات

پیدا کرد. رئیس جمهوری در ادامه سخنانش از هنرمندان به عنوان سربازان اصیل احساس، عشق و اندیشه یاد کرد و اظهار داشت: هنرمندان در طول تاریخ در جهت انتقال ارزشها تلاش کرده اند و امیدواریم دیگر هنرمندان نیز با خلق آثار جدید، دین خود را نسبت به امام و انقلاب ادا کنند.

روزنامه سلام ۱۸/۶/۷۷

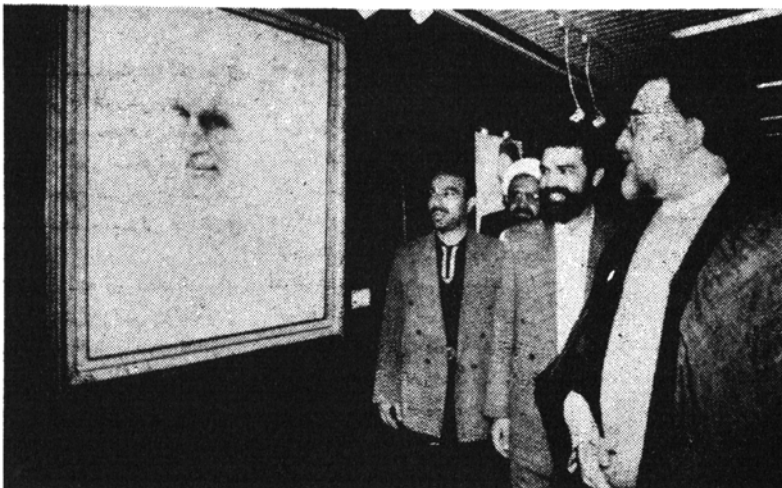
"اتفاق بزرگ" در تئاتر ایران!

رضا ژبان (بازیگر و کارگردان نمایش "دوستان بامحبت")

من بسیار خوشحال بودم که برای اولین مرتبه رئیس جمهوری مملکتمان به جمع تئاتری‌ها می آید، نه تئاتری‌های خاصی به دیدار رئیس جمهوری! (؟) ایشان به دعوت تئاتری‌ها لیک گفته و به "خانه تئاتر" آمده بودند و قرار است نیاز و کمبودهایی را که هنرمندان تئاتر با آن مواجه هستند پیگیری کنند و این باعث امیدواری و خوشحالی آینده تئاتر کشورمان خواهد بود. (؟) اینکه یک شخص رده اول مملکت به دیدارشان برود و به آینده تئاتر فکر کند و... از این می توانیم به عنوان یک "اتفاق بزرگ" یاد کنیم.

روزنامه اخبار ۷ آبان ۷۷ شماره ۹۵۳

رئیس جمهور در مراسم گشایش نگارستان جماران:



پیام

قاصدک

آزاده سپهری

انتشار قاصدک به دلیل مشکلات مالی برای مدتی نامعلوم متوقف شده است. این واقعه جمعی را خوشحال خواهد کرد. اما خوشحالی ناگهانی هم ممکن است عوارض جانبی به بار بیاورد. برای پیش گیری از وقوع اینگونه حوادث به آزاده سپهری پیشنهاد دادیم تا زمان از سرگیری دوباره انتشار نشریه اش، سرمقاله های قاصدک را برای چاپ به مجله سینمای آزاد ببرد. آزاده چندان تمایلی به این کار نداشت، چرا که نوشته های او بیشتر در زمینه مسایل سیاسی و اجتماعی است و قاعدتاً با روال کار یک نشریه سینمایی نمی خواند. اما در برابر اصرار ما سرانجام پذیرفت که یک صفحه غیرسینمایی را در مجله سینمایی ما اداره کند. ما امید بسیار داریم که قاصدک بر مشکلات اقتصادی غلبه کند و دوباره انتشارش را از سر گیرد.

سینمای آزاد

"بی رحمی" مردم

حدود شش-هفت ماه پیش این جوک در ایران ساخته شده: «کسانی که به خاتمی رای دادند یا کم سن و سال بودند یا کم عقل!» (اشاره به درصد بالای جوانان و زنان در بین رای دهندگان) اگر کسانی که به خاتمی رای دادند (توده‌ی مردم) «کم عقل» بودند و فاقد درایت سیاسی، اما اپوزیسیونی که به دنبال توده‌ها افتاد و به حمایت از خاتمی روی آورد، این تصمیم را مسلماً نه از روی «کم عقلی»، که از روی فرصت طلبی سیاسی اتخاذ کرد.

در یک زمینه البته می‌توان نیروهای اپوزیسیون را «کم عقل» دانست. و آن هم روان شناسی توده‌هاست. مردم برای خودشان حقوقی قائل‌اند که برای نیروهای سیاسی - که ادعای هدایت و رهبری جامعه و پیش‌آهنگی را دارند - نه. از جمله حق اشتباه کردن. ۹۸ درصد مردم ایران به جمهوری اسلامی آری گفتند و پس از بی بردن به خطاشان، خود را بخشیدند. اما جریان‌هایی چون حزب توده، اکثریت و نهضت آزادی را نه، و این‌ها ته‌مانده‌ی آبرو و اعتبار خود را نیز نزد مردم از دست دادند.

یک‌سال و نیم پس از روی کار آمدن خاتمی تازه اپوزیسیون استحاله‌چی دارد متوجه می‌شود که حمایت از خاتمی چه اشتباه بزرگی بوده است. همه دارند یکی یکی حرف‌هاشان را پس می‌گیرند. توبه‌نامه‌ها یکی یکی صادر می‌شود. از جریان‌های سیاسی چون اکثریت و راه کارگر گرفته تا تشریاتی مثل کیهان لندن و نیمرو و افرادی چون هوشنگ وزیری، خانبابا تهرانی و هوشنگ گلشیری. آقای گلشیری که روی کار آمدن خاتمی را «انقلاب دوم» خوانده بود، در آخریسن مصاحبه‌ی خود می‌گوید که از خاتمی قطع امید کرده، چرا که جناح خاتمی با جناح خامنه‌ای فرق چندانی ندارد (نشریه‌ی آلمانی زبان «تاتس»). مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸).

انگار نه انگار که همین‌ها بودند که تا یک ماه پیش مخالفین ج.ا. را «انصار حزب الله خارج کشور» می‌نامیدند. و کسانی که می‌گفتند کل رژیم باید برود و به هیچ جناح حکومتی نمی‌توان امید بست. چرا که هدف همه‌ی آنان حفظ نظام ضدبشتری جمهوری اسلامی با تمام قوانین ارتجاعی‌اش است. متهم می‌شدند که به بیماری

کودکانه‌ی چپ‌روی مبتلایند، واقعیات جامعه را نمی‌بینند و از سیاست چیزی سرشان نمی‌شود.

جریان‌هایی که در اوائل انقلاب به حمایت از حکومت خمینی برخاستند، شاید بتوانند خود را این‌گونه توجیه کنند که به دلیل عدم شناخت از اسلام سیاسی فریب ملاحا را خوردند، اما کسانی که پس از هیجده سال حاکمیت سیاه ج.ا. به دنبال رییس جمهوری افتادند که در سمت رییس ستاد تبلیغات جنگ مسئول فرستادن هزاران کودک به روی مین بوده است، چگونه می‌خواهند فرصت طلبی اخیر خود را توجیه کنند؟ خاتمی به غیر از بیست میلیون رای، یک «لبخند ملیم» و چند دست «پیراهن سفید» چه داشت که اپوزیسیون فریبش را بخورد؟ مگر او چه ادعایی کرده بود که باعث توهم بشود؟ تنها شعار خاتمی هواره قانون‌گرایی بوده است. یعنی پایبندی به قوانین جمهوری اسلامی. یعنی ادامه‌ی سانسور، سرکوب و کشتار نیروهای مخالف نظام، کشتار بهائیان، هم‌جنس‌گرایان، سرکوب اقلیت‌های قومی و مذهبی، سنگسار، قصاص و ... به یاد بیاوریم سخنان مهاجرانی، وزیر ارشاد «آزادی خواه» و سخن‌گوی دولت «معتدل» خاتمی را در دفاع از سنگسار و قوانین شرعی. بیخود نیست که در بین طرفداران پروپا قرص خاتمی کسانی چون خلخالی پیدا می‌شوند.

دو خرداد اگر یک جنبه‌ی مثبت داشت، این بود که صف‌بندی اپوزیسیون را مشخص‌تر کرد و نقاب از چهره‌ی استحاله‌چسان برداشت. «کمونیست»هایی که با آمدن خاتمی یکبارہ در پی آشتی با اسلام برآمدند، «چپ» لیبرالی که دیگر تنها مخاطبین خود را خامنه‌ای و خاتمی می‌دید، «شاه»ی که ادعای تاج و تخت را کنار نهاد و ستونی شد پشت خاتمی، سلطنت‌طلبان و مشروطه خواهانی که رضا را با خاتمی تعویض کردند، «سکولاریست»ها و «مدرنیست»هایی که کشف کردند ولایت با مدنیت مغایرتی ندارد، «فمینیست»هایی که ادعا کردند خاتمی قرار است خواسته‌های زنان را برآورده کند و زنان می‌توانند در چهارچوب اسلام نیز به حقوق خود دست یابند، همه‌ی این‌ها حکم اخراج خود را از صحنه‌ی سیاسی و مبارزاتی صادر کرده‌اند. همان بیست میلیونی که به خاتمی رای دادند، این‌ها را نخواهند بخشید! نیروهایی که از دوران انقلاب تاکنون کساری نکرده‌اند جز «فریب خوردن»، «شکر خوری»شان هم موثر نخواهد افتاد.



نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<https://t.me/BashgaheAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>

گروه تئاتر تماشاخانه

با یاد بیژن مفید و جاودان نمایش شهر قصه

نمایش طنز - موزیکال

شهر قصه ی امروز

نوشته : بهنام حسن پور - حسین افصحی

کارگردان : حسین افصحی

بازیگران

رضا حسامی مجید گلبابایی

علی رستانی تائیس فرزانه

کمال حسینی سیما سیدی

علی نجاتی ستاره سهیلی

حسین افصحی

موسیقی : علی نجاتی

از نیمه دوم نوامبر تا پایان فوریه ۱۹۹۹

آماده نمایش در شهرهای اروپا

تلفن های تماس و برنامه ریزی

0177 - 318 0 375

0177 - 224 1 904



سرزمین هیچ کس

نویسنده و کارگردان : نیلوفر بیضایی

بازی: پروانه حمیدی

کارگردان فیلم های تلویزیونی : امیر رازی

بازیگران تصاویر تلویزیونی : کری زولا کوستا -

پروانه حمیدی - شبنم مددی - شکوه جلالی

تاریخ اجراها

جمعه ۴ دسامبر فرانکفورت

شنبه ۱۲ دسامبر بروکسل

شنبه ۱۶ ژانویه ۹۹ ماینس

شنبه ۲۳ ژانویه ۹۹ دورتموند

شنبه ۳۰ ژانویه زیگن

شنبه ۶ فوریه مونیخ

شنبه ۱۳ فوریه لوکزامبورگ

یکشنبه ۱۴ فوریه تریر

شنبه ۲۰ فوریه هایدلبرگ

شنبه ۲۷ فوریه هانوفر

شنبه و یکشنبه ۶ و ۷ مارچ پاریس

شنبه ۳ آوریل کاسل

شنبه ۱۷ آوریل گوتینگن

تلفن اطلاعات

0049/ 69 / 49 89 22

برنامه های مرکز پژوهشی و فیلمسازی سینمای آزاد

۱۶ اکتبر تا ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸

سینمای جمهوری اسلامی بعد از انتخاب خاتمی

بررسی از بصیر نصیبی

۱۶ اکتبر ۹۸، هامبورگ، با همکاری کانون سیاسی - فرهنگی ایرانیان و کانون سیاسی هامبورگ (برگزار شد).

۵ دسامبر ماینس (آلمان) با همکاری شورای ایرانیان دمکرات و مترقی - ماینس

۱۱ دسامبر مونیخ با همکاری کانون فرهنگی خیام (مونیخ) تلفن اطلاعات ۰۱۷۱/۶۴۶۵۶۴۰

با یاد فریدون رهنما

همراه با نمایش آخرین کارش: پسر ایران از مادرش بی اطلاع است

شنبه ۲۱ نوامبر ۹۸ کلن، با همکاری پنجمین جشنواره تئاتر ایرانی

محل: تئاتر Bauturm ساعت ۱۵ (برگزار شد)

دومین جشنواره سینمای ایران در تبعید

۱۲ و ۱۳ دسامبر هایدلبرگ، با همکاری کانون فرهنگی ایرانیان مقیم هایدلبرگ

تلفن اطلاعات: ۰۶۲۲۱/۹۷۸۹۲۷

سینمای جمهوری اسلامی و جشنواره ها! بررسی از بصیر نصیبی

یکشنبه ۱۳ دسامبر، در دومین جشنواره سینمای ایران در تبعید، با همکاری کانون فرهنگی ایرانیان هایدلبرگ

برای برنامه ریزی با دفتر مرکزی سینمای آزاد تماس بگیرید.

Cinama-ye-Azad

3. Jahrgang Nr.14 , Dezember & November 1998

Verantwortlicher Redakteur : Bassir Nassibi

Mitarbeiter : P. Behdju